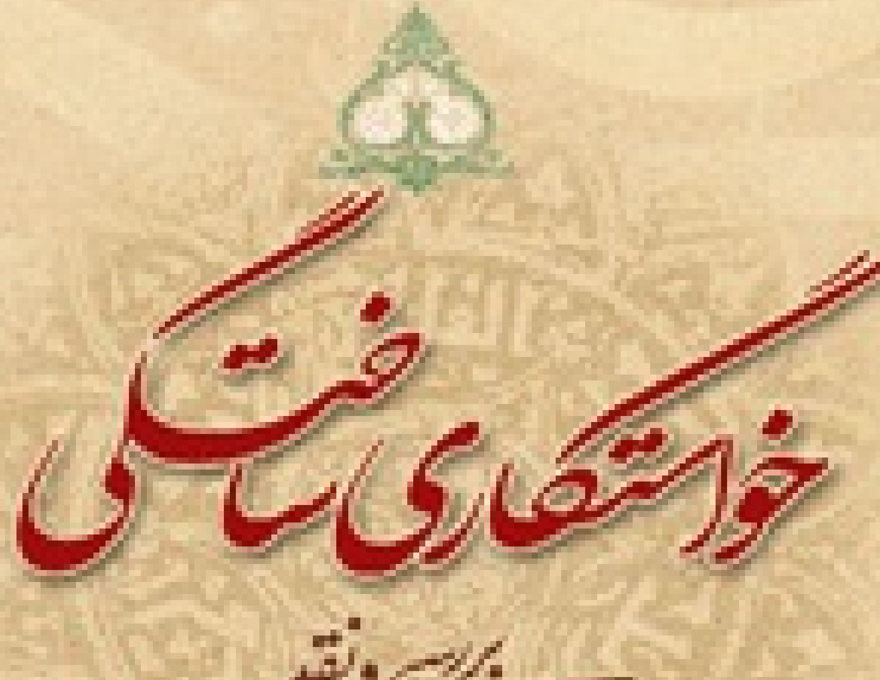
مرکز حقایق اسلامی

سلسله پژوهش های اعتقادی

۳





خواستگاری ساختگی

بررسی و نقد

داستان خواستگاری علی از دختر ابوجهل



آیت الله سید علی حسینی میلانی


بسم الله الرحمن الرحیم

خواستگاری ساختگی - نقد داستان جعلی خواستگاری حضرت علی از دختر ابوجهل

نویسنده:

آیت الله علی حسینی میلانی

ناشر چاپی:

الحقایق

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خواستگاری ساختگی

مشخصات کتاب

سرشناسه:حسینی میلانی ، علی ، ۱۳۲۶ -

عنوان قراردادی:خطبه علی علیه السلام ابنه ابی جهل. فارسی

عنوان و نام پدیدآور:خواستگاری ساختگی : بررسی و نقد داستان خواستگاری علی علیه السلام از دختر ابوجهل/علی حسینی میلانی ؛ ترجمه ویرایش هئیت تحریریه مرکز حقایق اسلامی .

مشخصات نشر:قم: مرکز حقایق اسلامی، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری:۱۴۴ ص.:مصور(رنگی).

فروست:سلسله پژوهش های اعتقادی؛ ۲

شابک:۱۳۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۰۱-۶۰-۰

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

یادداشت:کتابنامه: ص. ۱۳۹ - ۱۴۴

موضوع:علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل ازهجرت - ۴۰ق. -- زنان.

موضوع:زنان در اسلام.

شناسه افزوده:مرکز حقایق اسلامی

رده بندی کنگره:BP۳۷/۸۲/ح۵خ ۶۰۴۱ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی:۲۹۷/۹۵۱

شماره کتابشناسی ملی:۱۰۲۶۹۸۶

ص:۱

اشاره

مقدمه

سرآغاز

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

. . . آخرین و کامل ترین دین الهی با بعثت خاتم الانبیاء، حضرت محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله به جهانیان عرضه شد و آئین و رسالت پیام رسانان الهی با نبوّت آن حضرت پایان پذیرفت.

دین اسلام در شهر مکّه شکوفا شد و پس از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و جمعی از یاران باوفایش، تمامی جزیره العرب را فرا گرفت.

ادامه این راه الهی در هجدهم ذی الحجّه، در غدیر خم و به صورت علنی، از جانب خدای منّان به نخستین رادمرد عالم اسلام پس از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد.

در این روز، با اعلان ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام ، نعمت الهی تمام و دین اسلام تکمیل و سپس به عنوان تنها دینِ مورد

پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفرورزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند.

دیری نپایید که برخی اطرافیان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ، - با توطئه هایی از پیش مهیّا شده - مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحیّر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطانی، حقایق اسلام را - که همچون آفتاب جهان تاب بود - پشت ابرهای سیاه شکّ و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دُرَرْبار پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله ، توسّط امیر مؤمنان علی علیه السلام ، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند.

در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سیّد مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علّامه حلّی، قاضی نور اللّه، میر حامد حسین، سیّد شرف الدین، امینی و . . . همچون ستارگانی پرفروز می درخشد؛ چرا که اینان در مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین

ص:۱۰

واقعیّات مکتب اهل بیت علیهم السلام ، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند . . .

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندانی که با قلمی شیوا و بیانی رَسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر والامقام حضرت آیت اللّه سیّد علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی ، افتخار دارد که احیاء آثار پُربار و گران سنگ آن محقّق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه و نشر آثار معظّمٌ له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظّمٌ له است که اینک "فارسی زبانان" را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیّه اللّه الأعظم، حضرت ولیّ عصر، امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مرکز حقایق اسلامی

ص:۱۱

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمد للّه ربّ العالمین و الصلاه و السلام علی محمّد و آله

الطّاهرین و لعنه اللّه علی أعدائهم أجمعین من الأوّلین و الآخرین.

پیش گفتار

سنّت نبوی و اخبار زندگانی رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و اصحاب آن حضرت و رویدادهای صدر اسلام که در کتاب های حدیثی، تاریخی و سیره و سرگذشت نگاری منعکس شده، به جهت اهمیّت و تأثیر بسزایی که در حوزه عقیدتی و علمی دارند نیازمند پژوهش، پیرایش و بررسی عمیق و دقیق هستند که البتّه باید دور از غرض ورزی ها، تعصّب ها، هواخواهی ها و گرایش های گوناگون باشد، و این نخستین گامی است که اقدام به آن در راه خدمت به میراث اسلامی ما و احیا و نشر آن، لازم و ضروری است.

ص:۱۵

اینک دوران تعصّبات کور سپری شـده، چشم ها گشوده شـده، اندیشه ها روشن گردیده و امکانات اطّلاع رسانی فراوان شده است، و در همه زمینه هـا کتـاب های بسـیاری نیز چاپ و منتشـر می شونـد؛ از این رو، نبایـد در این اقـدامِ ضـروری، سـستی و کوتـاهی کنیم، و یـا سـنگینی بار پرداختن به این امر مهم را به دوش دیگران بینـدازیم. به عنوان نمونه، ما نبایـد به درستیِ همه مطـالبی که در کتـاب هـای مختلف - به خصوص در کتاب های پیشـینیان - آمـده است، اذعان کنیم، مگر آن که برای نقـد و بررسی آن ها به اندازه لازم تلاش نماییم.

محدّثان، تمام آنچه را که روایت کرده انـد و شـنیده اند در کتاب های خود نیاورده اند؛ بلکه در مصـنّفات ، صـحاح ، سـنن ، مسانید و معاجم خود مطالبی را که با کوشش به ثبوت آن ها پی برده اند، پس از تنقیح و تصحیح به رشته تحریر درآورده اند. ولی این امر ما را از نقـد و بررسـی احادیث آن ها بی نیاز نمی سازد و آگاهی از تحقیقات آنان عذر قابل قبولی برای عدم نقد و بررسی مجدد نیست؛ مخصوصاً زمانی که پیرو و مقلّد اندیشه ها و نظرات آن ها نباشیم . . .

داسـتان خواسـتگاری امیر مؤمنان علی علیه السلام از دختر ابو جهل، در زمان حیات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و در حالی که زهرای طاهره سلام اللّه علیها همسر آن حضرت بود، از آشکارترین شواهد و کامل ترین مصادیق بر

صحّت گفته های ماست.

ما در بررسی این موضوع به روایت هایی که به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله ، امیر مؤمنان علی علیه السلام و حضرت زهرا سلام اللّه علیها مربوط می شود - در کلیه منابع روایی که در اختیار داشتیم - مراجعه کردیم. سندها و عبارات مختلف متن آن ها را بررسی نمودیم و در شرح حال راویان آن، در پرتو گفتار علمای بزرگ رجال شناس اندیشیدیم.

سپس مدلول این حدیث را بر اساس قواعدی که در کتاب های علوم حدیثی مقرّر شده، و با استناد به آنچه که محقّقان و شارحان اخبار و روایات گفته اند، به دقّت نگریستم. نتیجه این بود که این حدیث را روایتی جعلی، داستانی و ساختگی، و حکایتی ساخته و پرداخته یافتیم؛ و در پس این دسیسه، دیدم که در درجه نخست جسارت کردن و طعنه زدن به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله ، سپس به علی مرتضی علیه السلام و صدّیقه کبری سلام اللّه علیها مورد نظر بوده است.

این حدیث، حدیثی است که همه محدّثان اهل سنّت بر روایت آن در کتاب هایشان اتّفاق کرده اند؛ ولی بنا بر تحقیقات انجام شده، لازم است که از سنّت نبوی بیرون رانده شود!

آنچه بیان شد، نتیجه تحقیق و پژوهشی است که در مورد این

حدیث انجام شده است، و البتّه طبق بررسی ها، تا کنون درباره این موضوع به گونه ای که در این مجموعه بحث و بررسی کرده ایم، تحقیقی انجام نشده است. توفیقی جز از جانب خدای مهربان نیست و بر او اعتماد و توکّل می نماییم.

ص:۱۸

بخش یکم: حدیث خواستگاری در صحاح

حدیث خواستگاری و مصادر آن

اشاره

همان گونه که پیش تر اشاره کردیم، نخستین نکته ای که درباره این حدیث، جلب توجّه می کند، این است که نه تنها محدّثان بزرگ اهل سنّت، همچون مُسلم نیشابوری و بُخاری، بلکه تمام نویسندگان صحاح شش گانه بر این روایت اتّفاق کرده اند. همچنین نویسندگان مسندها و سنن از متقدّمین و متأخّرین نیز - به جز معدودی از آن ها - آن را روایت کرده اند.

ما در آغاز، روایاتی را بیان می کنیم که در معتبرترین و مهم ترین کتاب های آن ها آمده است، کتاب هایی که روایات آن ها به درستی و صحّت معروف شده اند. سپس آنچه را که حاکم در المستدرک علی الصحیحین آورده، و آن گاه مطالبی را که دیگران روایت کرده اند، مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- روایت بُخاری

بُخاری این موضوع را به شکل های متفاوت در چند جای صحیح روایت کرده است که اینک متن روایات او را از نظر می گذرانیم.

۱ - در کتاب الخمس چنین آمده است:

سعید بن محمّد جرمی از یعقوب بن ابراهیم روایت کرده که گوید: پدرم از ولید بن کثیر و او از محمّد بن عمرو بن حلحله دؤلی روایت کرد که ابن شهاب زُهْری گوید: هنگامی که علی بن الحسین بعد از کشته شدن حسین بن علی رحمه اللّه علیه از نزد یزید بن معاویه به مدینه آمد، مِسْوَر بن مخرمه به دیدار او رفت و گفت: آیا درخواستی از من داری که آن را انجام دهم؟

علی بن الحسین می گوید: به او گفتم: نه.

مِسْوَر گفت: آیا شمشیر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله (۱) را به من می دهی؟ من می ترسم که این قوم به سبب آن، بر تو مسلّط شوند. به خدا سوگند! اگر آن را به من بدهی تا زنده ام به دست آن ها نخواهد رسید.

ص:۲۲

۱- ۱) علی رغم این که در منابع اهل سنّت درود و صلوات پس از نام مبارك پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله به صورت ناقص (ابتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل آورده ایم.

مِسْوَر در ادامه می گوید: علی بن ابی طالب، دختر ابو جهل را در زمان فاطمه خواستگاری کرد. من در آن زمان به سنّ بلوغ رسیده بودم، پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در این باره بر بالای منبر برای مردم خطبه خواند و فرمود: «فاطمه از من است و من می ترسم که او در دینش به فتنه بیفتد».

سپس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از دامادش - که از طایفه بنی عبد شمس بود - یاد کرد و او را به خاطر خوش رفتاریش، ستود و گفت:

«او به هنگام گفت و گو با من راست می گفت و به وعده ای که می داد، وفا می کرد. من حلالی را حرام و حرامی را حلال نمی کنم، ولی به خدا سوگند! دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا هیچ گاه با هم جمع نمی شوند» (۱).

۲ - در کتاب النکاح آمده است:

قُتَیْبَه از لیث از ابن ابی مُلَیکه، از مِسْوَر بن مخرمه روایت می کند که گوید: از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که بر فراز منبر می فرمود:

«خانواده هُشام بن مغیره (ابو جهل) از من اجازه خواستند که دخترشان را به ازدواج علی بن ابی طالب درآورند! من اجازه نمی دهم،

۱- ۱) صحیح بُخاری: ۳ / ۱۱۳۲ شماره ۲۹۴۳.

اجازه نمی دهم، هرگز اجازه نمی دهم!! مگر اینکه پسر ابو طالب بخواهد دختر مرا طلاق دهد و با دختر آن ها ازدواج کند، چرا که او پاره تن من است، کسی که او را پریشان سازد، مرا پریشان کرده و کسی که او را بیازارد مرا آزرده است» (۱).

۳ - در کتاب المناقب - به هنگام ذکر دامادهای پیامبر، از جمله ابو العاص بن ربیع - این گونه آمده است:

ابو یمان از شعیب، از زُهْری نقل می کند که گوید: علی بن الحسین برای من از مِسْوَر بن مخرمه روایت کرد که او گفت: علی، از دختر ابو جهل خواستگاری کرد.

وقتی فاطمه این خبر را شنید، به نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمد و گفت: خاندان تو چنین می پندارند که تو به خاطر دخترانت خشمگین نمی شوی، اینک علی، دختر ابو جهل را به عقد خود درآورده است(!!) (۲).

مِسْوَر گوید: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از جا برخاست. من شنیدم در حالی که شهادتین می گفت، فرمود:

۱- ۱) صحیح بُخاری: ۵ / ۲۰۰۴ شماره ۴۹۳۲.
۲- ۲) یادآوری می کنیم که ما در مقابل ترجمه عبارات مندرج در منابع اهل سنّت که به تأمّل و دقّت نظر نیاز دارند، علامت (!!) را نهاده ایم.

«امّـا بعـد، من دخترم را به ازدواج ابو العاص بن ربیع درآوردم، او به هنگام گفت و گو با من، مرا تصـدیق می نمود. به راستی فاطمه، پاره تن من است. من دوست نـدارم به او بدی برسد. به خدا سوگند! نباید دختر رسول خدا و دختر دشـمن خدا در نزد یک مرد جمع شوند».

پس از آن، علی خواستگاری او را رها کرد.

محمّد بن عمرو حلحله بعد از نقل این روایت می افزاید:

ابن شـهاب از علی از مِسْوَر نقل می کنـد که گویـد: از پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله شـنیدم که درباره دامادش - از خانـدان عبد شمس - سـخن می گفت که او را به سـبب خوش رفتاریش ستایش کرد و از او به نیکی یاد نمود و فرمود: «او با من سخن می گفت، مرا تصدیق می کرد و به من وعده می داد و به آن وفا می کرد» (۱).

۴ - در باب «شقاق و جدایی» از کتاب طلاق آمده است:

ابو الولید از لیث از ابن ابی مُلَیکه از مِسْوَر بن مخرمه زُهْری نقل می کند که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود:

«خانواده مغیره (ابو جهل) از من اجازه خواستند که علی، دخترشان را به ازدواج خود درآورد و من اجازه نمی دهم» (۲).

۱- ۱) صحیح بُخاری: ۳ / ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ شماره ۳۵۲۳.

۲- ۲) همان: ۳ / ۲۰۲۲ شماره ۴۹۷۴.

۲- روایت مُسلم

مُسلم نیشابوری نیز در مورد این داستان روایاتی نقل کرده است.

وی در صحیح خود در بخش فضایل فاطمه سلام اللّه علیها چنین می گوید:

۱ - احمد بن عبد اللَّه بن یونس و قتیبه بن سعید از لیث بن سعد روایت کرده اند که ابن یونس می گفت: عبد اللَّه بن عبید اللّه بن ابی مُلَیکه قرشی تیمی به نقل از مِسْوَر بن مخرمه می گفت که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیده است که حضرتش بر فراز منبر می فرمود:

«بدانید! خانواده هُشام بن مغیره از من اجازه خواستند که دخترشان را شوهر دهند . . .».

۲ - احمد بن حنبل به من نقل کرد که یعقوب بن ابراهیم به نقل از پدرش از ولید بن کثیر از محمّد بن عمرو بن حلحله دؤلی روایت کرده که ابن شهاب از علی بن الحسین نقل کرده که هنگامی که آن ها وارد مدینه شدند . . ..

۳ - عبد اللَّه بن عبد الرحمن دارمی از ابو الیمان نقل کرد که شعیب از زُهْری به نقل از علی بن الحسین روایت کرده که مِسْوَر بن مخرمه به او خبر داد که علی بن ابی طالب از . . . خواستگاری کرد . . ..

۴ - ابو معن رقاشی برای من نقل کرد که وهب - یعنی ابن جریر - به نقل از پدرش گفت: از نعمان - یعنی ابن راشد - شنیدم که نظیر همین

روایت را با همین اسناد از زُهْری نقل کرد (۱).

۳- روایت تِرمذی

تِرمـذی نیز یکی از راویـان این داسـتان است. او در صـحیح خود در کتـاب مناقب در بخش فضایل فاطمه علیها السـلام در این زمینه دو روایت نقل کرده و گفته است:

۱ - قُتَیْبه از لیث از ابن ابی مُلَیکه از مِسْوَر بن مخرمه نقـل کرده است: از پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله شـنیدم که بر فراز منبر می فرمود:

«خانواده هُشام بن مغیره از من اجازه خواستند که دخترشان را به ازدواج . . . درآورند . . .».

ابو عیسی می گوید: این حدیث، حدیثی صحیح و حسن است.

البتّه این روایت را عمرو بن دینار نیز از ابن ابی مُلَیکه از مِسْوَر بن مخرمه روایت کرده است.

۲ - احمد بن مَنیع از اسماعیل بن عُلَیَّه از ایّوب از ابن ابی مُلَیکه از عبد اللَّه بن زبیر روایت کرده که گوید: علی، در مورد دختر ابو جهل سخن گفت . . ..

ابو عیسی می گوید: این، حدیثی صحیح و حسن است.

۱- ۱) صحیح مُسلم: ۵ / ۵۳ - ۵۵.

ایّوب نیز به نقل از ابن ابی مُلَیکه از زبیر همین گونه نقل کرده است. افراد دیگری نیز از ابن ابی مُلَیکه و مِسْوَر بن مخرمه روایت کرده اند، و احتمال دارد که ابن ابی مُلَیکه از هر دو نفر روایت کرده باشد (۱).

۴- روایت ابن ماجه

یکی دیگر از ناقلان این داستان، ابن ماجه است. او در سنن خود در کتاب نکاح باب «غیرت» می نویسد:

۱ - عیسی بن حَمّاد مصری می گوید: لیث بن سعد از عبد اللّه بن ابی مُلَیکه از مِسْوَر بن مخرمه نقل می کند: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که بر فراز منبر می فرمود:

«خانواده هُشام بن مغیره از من اجازه خواستند تا دخترشان را به ازدواج علی درآورند . . .».

۲ - محمّد بن یحیی می گوید: ابو یمان از شعیب از زُهْری نقل می کند که علی بن الحسین به او گفته بود: مِسْوَر بن مخرمه به او خبر داده است که علی بن ابی طالب از . . . خواستگاری کرد . . . پس از آن،

۱- ۱) سنن تِرمذی: ۵ / ۴۶۴ و ۴۶۵ شماره های ۳۸۹۳ و ۳۸۹۵.

علی از خواستگاری دست کشید (۱).

۵- روایت ابو داود

ابو داود نیز با سه سند این داستان را بازگو کرده و در کتاب نکاح می گوید:

۱ - احمد بن محمّد بن حنبل از یعقوب بن ابراهیم بن سعد از پدرش از ولید بن کثیر از محمّد بن عمرو بن حلحله دؤلی روایت کرده است که ابن شهاب برای او نقل کرد که علی بن الحسین گفته است:

«هنگامی که وارد مدینه شدیم . . .».

۲ - همین روایت را محمّد بن یحیی بن فارس از عبد الرزّاق از معمر از زُهْری از عروه، از ایّوب از ابن ابی مُلَیکه نقل کرده است.

وی در ادامه می گوید: سپس علی درباره این ازدواج سکوت کرد.

۳ - احمد بن یونس و قتیبه بن سعید مَعَنی (۲) روایت کرده اند که احمد گفت: لیث از عبد اللَّه بن عبید اللّه بن ابی مُلَیکه قرشی تیمی نقل کرده که مِسْوَر بن مخرمه گفته است: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر فراز منبر شنیدم که می فرمود:

۱- ۱) سنن ابن ماجه: ۳ / ۴۱۲ و ۴۱۳ شماره های ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹.

۲- ۲) در مصدر همین گونه آمده، ولی درست آن، ثقفی است.

«خانواده هُشام بن مغیره از من اجازه خواستند تا دخترشان را به ازدواج علی بن ابی طالب درآورند. من اجازه نمی دهم، هرگز اجازه نمی دهم، مگر اینکه پسر ابو طالب بخواهد دختر مرا طلاق دهد و با دختر آن ها ازدواج کند؛ چرا که دختر من، پاره تن من است. هر که او را پریشان کند، مرا پریشان کرده و هر که او را بیازارد، مرا آزرده است» (۱).

۶- روایت حاکم نیشابوری

حاکم نیشابوری نیز در نقل این داستان نقش دارد، او از سه طریق این روایت را نقل می کند و می گوید:

۱ - احمد بن جعفر قطیعی از عبد اللّٰه بن احمد بن حنبل از پدرش از یحیی بن زکریا بن ابی زائده از پدرش از شَعْبی و او از سوید بن غفله نقل می کند: علی، دختر ابو جهل را از عمویش حارث بن هُشام خواستگاری کرد، آن گاه درباره این موضوع با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مشورت کرد.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: «آیا از حَسَب و شرافت خانوادگی او می پرسی؟».

علی عرض کرد: از حَسَب و شرافت خانوادگی او آگاهم، ولی آیا

۱- ۱) سنن ابی داوود: ۲ / ۹۱ و ۹۲ شماره های ۲۰۶۹ و ۲۰۷۱.

اجازه این کار را به من می دهی؟

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «نه، فاطمه پاره ای از گوشت من است و گمان می کنم که او از این امر ناراحت می شود و بی تابی خواهد کرد».

علی عرضه داشت: من کاری که او را ناراحت کند، انجام نخواهم داد.

حاکم پس از نقل این روایت می گوید: این حدیث صحیح است به شرط اینکه شیخین نیز آن را نقل کرده باشند، در حالی که آن ها به این صورت نیاورده اند.

۲ - ابو العبّاس محمّد بن احمد محبوبی از سعید بن مسعود از یزید بن هارون؛ و احمد بن جعفر قطیعی از عبد اللّٰه بن احمد بن حنبل از پدرش از یزید بن هارون از اسماعیل بن ابی خالد از ابی حنظله از مردی از اهالی مکّه (۱) نقل کرده اند:

علی، از دختر ابو جهل خواستگاری کرد. خانواده او به علی گفتند: او را بر سر دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به ازدواج تو در نمی آوریم.

این خبر به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسید. حضرتش فرمود:

۱- ۱) در این مورد با نکته لطیفی آشنا خواهید شد.

«فاطمه پاره ای از گوشت من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده است».

۳ - بکر بن محمّد صیرفی از موسی بن سهل بن کثیر از اسماعیل بن عُلَیَّه از ایّوب سَختیانی از ابن ابی مُلَیکه از عبد اللّه بن زبیر نقل می کند:

علی، از دختر ابو جهل سخن می گفت.

این خبر به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسید و حضرتش فرمود:

«فاطمه پاره تن من است. هر کس او را بیازارد، مرا آزرده است و هر کس او را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است».

حاکم در ذیل این روایت می نویسد: این حدیث، مطابق شرط شیخین صحیح است، ولی آن را نقل نکرده اند (۱).

۷- روایت ابن ابی شِیبه

ابو بکر بن ابی شِیبه نیز با یک سند، این داستان را در المصنّف خود آورده است. وی چنین روایت می کند:

محمّد بن بُشر از زکریّا از عامر نقل می کند که گوید: علی، دختر ابو جهل را از عمویش حارث بن مغیره خواستگاری کرد، آن گاه در این

۱- ۱) المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۷۳ شماره های ۴۷۴۹ - ۴۷۵۱.

مورد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اجازه خواست.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «آیا از حَسَب و شرافت خانوادگی او می پرسی؟».

علی عرضه داشت: از حَسَب و شرافت خانوادگی او آگاهم، ولی آیا اجازه این کار را به من می دهی؟

فرمود: «نه! فاطمه پاره تن من است و دوست ندارم که اظهار ناراحتی کند».

علی گفت: من هم کاری نمی کنم که او ناراحت شود (۱).

۸- روایت احمد بن حنبل

احمد بن حنبل، امام حنبلی ها بیش از دیگران به این داستان پرداخته و آن را در دو کتاب مسند و فضائل الصحابه آورده است. متن روایات او این گونه است:

۱ - عبد اللّه از پدرش از وهب بن جریر از پدر او نقل می کند که از نعمان شنیدم که از زُهْری از علی بن الحسین از مِسْوَر بن مخرمه نقل می کرد که می گفت: علی از . . . خواستگاری کرد . . ..

۲ - عبد اللّه از پدرش از ابو یمان از شعیب از زُهْری از علی بن

۱- ۱) المصنف: ۷ / ۵۲۷ شماره ۶.

الحسین نقل کرده که مِسْوَر بن مخرمه به او خبر داده بود که علی بن ابی طالب از . . . خواستگاری کرد . . ..

۳ – عبـد اللَّه از پـدرش از یعقوب – پسـر ابراهیم – از پـدرش از ولید بن کثیر از محمّد بن عمرو از ابن حلحله دؤلی (۱) از ابن شهاب نقل می کند که علی بن الحسین به او گفت: زمانی که آن ها بعد از کشته شدن حسین بن علی از نزد یزید بن معاویه به مدینه آمدند، مِسْوَر بن مخرمه به دیدن او آمد و گفت علی بن ابی طالب از . . . خواستگاری کرد . . ..

۴ – عبـد اللَّه از پدرش از هاشم بن قاسم از لیث – پسر سعد – نقل می کند که عبد اللَّه بن عبید اللّه بن ابی مُلَیکه از مِسْوَر بن مخرمه نقل کرده است:

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر فراز منبر بود، شنیدم که حضرتش می فرمود:

«خانواده هُشام بن مغیره از من اجازه خواستند تا دخترشان را به ازدواج علی بن ابی طالب درآورند . . .» (۲).

۵ – عبد اللَّه از پدرش از اسماعیل بن ابراهیم از ایّوب از عبد اللَّه بن

۱– ۱) احمد بن حنبل در اینجا محمّد بن عمرو را غیر از ابن حلحله دؤلی دانسته است.

۲– ۲) مسند احمد: ۵ / ۴۲۷ – ۴۳۰ شماره ۱۸۴۳۳.

ابی مُلَیکه از عبد اللّه بن زبیر نقل می کند:

علی از دختر ابو جهل یادی کرد.

این مطلب به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسید و حضرتش فرمود:

«فاطمه پاره تن من است، آنچه او را بیازارد، مرا آزرده است و آنچه او را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است» (1).

همچنین در فصل «فضایل فاطمه دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله » از کتاب مناقب الصحابه چند گونه روایت آمده است:

۶ - عبد اللّه از پدرش از یحیی بن زکریّا از پدرش از شَعْبی نقل می کند:

علی علیه السلام از . . . خواستگاری کرد . . ..

۷ - عبد اللّه از پدرش از یزید از اسماعیل از ابی حنظله روایت می کند:

مردی از مردم مکّه به او خبر داد که علی از . . . خواستگاری کرد . . ..

۸ - عبد اللّه از پدرش از سُفیان از عمرو از محمّد بن علی نقل می کند:

۱- ۱) مسند احمد: ۴ / ۵۷۱ شماره ۱۵۶۹۱.

علی خواست با دختر ابو جهل ازدواج کند. وقتی این خبر به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله رسید، حضرتش بر فراز منبر چنین فرمود:

«علی می خواهد با عوراء، دختر ابو جهل ازدواج کند. او حق ندارد دخترِ دشمن خدا و دخترِ رسول خدا را در یک جا جمع کند؛ فاطمه پاره گوشت من است».

۹ – عبد اللَّه از پدرش از اسماعیل بن ابراهیم از ایّوب از عبد اللَّه بن ابی مُلَیکه از عبد اللَّه بن زبیر نقل می کند:

علی در مورد دختر ابو جهل سخن می گفت، این مطلب به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسید، حضرتش فرمود:

«إنّما فاطمه بضعه منّی، یؤذینی ما آذاها، و ینصبنی ما أنصبها»

«فاطمه پاره تن من است، آنچه او را بیازارد مرا آزرده است و آنچه او را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است».

۱۰ – عبد اللَّه از پدرش از هاشم بن قاسم از لیث از عبد اللَّه بن عبید اللّه بن ابی مُلَیکه از مِسْوَر بن مخرمه نقل می کند:

از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر فراز منبر شنیدم که می فرمود:

«خانواده هُشام بن مغیره از من اجازه خواستند تا دخترشان را به ازدواج علی بن ابی طالب درآورند . . .».

۱۱ – عبد اللَّه از پدرش از ابو یمان از شعیب از زُهْری نقل می کند:

علی بن الحسین به من خبر داد که مِسْوَر بن مخرمه به او گفته بود که علی بن ابی طالب از دختر ابو جهل خواستگاری کرد، در حالی که فاطمه همسر او بود . . .

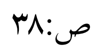
وی در ادامه گفت: سپس علی از این خواستگاری دست کشید.

۱۲ – عبد اللّٰه از پدرش از عبد الرزاق از معمر از زُهْری از عروه از ایّوب از ابن ابی مُلَیکه نقل می کند:

علی بن ابی طالب از دختر ابو جهل خواستگاری کرد و وعده ازدواج گذاشته شد . . . سپس علی از این ازدواج دست کشید و آن را رها کرد.

۱۳ – عبد اللّٰه از پدرش از وهب بن جریر روایت می کند که: پدرم گفت: از نعمان شنیدم که از زُهْری از علی بن الحسین از مِسْوَر بن مخرمه نقل می کرد که علی از . . . خواستگاری کرد . . . (۱).

۱– ۱) فضایل الصحابه: ۲ / ۷۵۴ – ۷۵۹.



بخش دوم: حدیث خواستگاری در مستندها و معجم های متاخر

روایت های مختلف از حدیث خواستگاری

۱- روایت هیثمی

هیثمی یکی از علمای متأخّر اهل سنّت، در کتاب مجمع الزوائـد روایت می کند که ابن عبّاس می گوید: علی بن ابی طالب از دختر ابو جهل خواستگاری کرد.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «اگر قصد ازدواج با او را داری پس دختر ما را به ما برگردان».

حدیث خالد حذّاء در اینجا پایان می یابد؛ اما در این حدیث اضافاتی هست که می گوید:

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «به خدا سوگند! دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در زوجیّت یک فرد جمع نمی شوند».

این روایت را طبرانی در هر سه معجم خود آورده و در معجم کبیر

ص:۴۱

خود آن را به اختصار نقل کرده است. بزّار نیز این روایت را به اختصار نقل کرده است.

هیثمی در ذیل این روایت می گوید:

یکی از راویان آن، عبید اللّه بن تمام است که او در نقل حدیث ضعیف است (۱).

۲- روایت ابن حجر عسقلانی

ابن حجر عسقلانی در کتاب المطالب العالیه به نقل این داستان می پردازد و می گوید که علی بن الحسین گفت: علی بن ابی طالب می خواست از دختر ابو جهل خواستگاری کند.

عدّه ای گفتند: فکر نمی کنی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از این کار ناراحت شود؟

عدّه ای دیگر گفتند: او هم زنی مانند زن های دیگر است.

گروه دیگری گفتند: البتّه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از این کار ناراحت خواهد شد، که علی بن ابی طالب دخترِ دشمنِ خدا را بر سر دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به ازدواج خود درمی آورد.

۱- ۱) مجمع الزوائد: ۹ / ۳۲۷ شماره ۱۵۲۰۱.

در مورد این مطالب به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خبر دادند.

حضرتش پس از حمد و ثنای خدا فرمود:

«اینک چگونه برخی می پندارند که من به خاطر فاطمه ناراحت نمی شوم، در حالی که فاطمه پاره تن من است. کسی حق ندارد که دختر دشمنِ خدا را بر سر دختر رسول خدا به ازدواج خود درآورد».

عسقلانی بعد از نقل این روایت می گوید: این حدیث مرسل است. اصل حدیث - که در صحیح آمده - به روایت مِسْوَر است که او برای علی بن الحسین نقل کرده است (۱).

آری، علی بن الحسین علیهما السلام آن را برای زُهْری نقل کرده است(!!!).

۳- روایت متّقی هندی

متّقی هندی نیز این داستان را به دو سند در کنز العمّال نقل کرده است:

۱ - شَعْبی گوید: علی به نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمد و درباره دختر ابو جهل و خواستگاری او از عمویش حارث بن هُشام پرسید.

۱- ۱) مطالب العالیه بزوائد المسانید الثمانیه: ۴ / ۶۷ شماره ۳۹۸۱.

پیامبر گرامی صلّی اللّه علیه و آله فرمود: در چه مورد از او می پرسی؟ آیا از حَسَب و شرافت خانوادگی او می پرسی؟

گفت: نه، ولی می خواهم با او ازدواج نمایم، آیا این کار را دوست نداری؟

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «فاطمه پاره تن من است. من دوست ندارم که او غمگین یا خشمگین گردد».

علی گفت: هرگز کاری نمی کنم که باعث ناراحتی تو شود.

این روایت از طریق عبد الرزّاق بن همام صنعانی نقل شده است.

۲ - ابن ابی مُلَیکه گوید: علی بن ابی طالب از دختر ابو جهل خواستگاری کرد، تا آنجا که قرار ازدواج هم گذاشته شد.

وقتی این خبر به فاطمه رسید به پدرش گفت: مردم خیال می کنند که تو به خاطر دخترانت ناراحت و خشمگین نمی شوی. اینک ابو الحسن از دختر ابو جهل خواستگاری کرده و قرار ازدواج نیز گذاشته شده است.

پیامبر گرامی صلّی اللّه علیه و آله خطبه ای آغاز کرد و حمد و ثنای خدا را - آن چنان که شایسته است - به جای آورد. آن گاه از ابو العاص بن ربیع یاد کرد و او را به جهت خوش رفتاریش ستود و گفت:

«فاطمه پاره تن من است. من می ترسم که او را به فتنه بیندازند.

به خدا سوگند! دخترِ رسول خدا و دختر دشمن خدا تحت اختیار یک فرد قرار نمی گیرند».

پس از آن، علی درباره این ازدواج سکوت نمود و آن را رها کرد (۱).

این روایت نیز از طریق عبد الرزّاق بن همام صنعانی نقل شده است.

۱- ۱) کنز العمال: ۳ / ۲۹۱ و ۲۹۲ شماره های ۳۷۷۳۴ و ۳۷۷۳۶.





بخس سوم: نگاهی به اسناد حدیث خواستگاری

طُرق گوناگون حدیث خواستگاری

اشاره

با توجّه به آنچه نقل شد، طُرق گوناگون روایت این حدیث را از صحاح، مسانید و دیگر منابع روایی ارائه نمودیم، و چنان که ملاحظه می شود، این سندها به ده نفر منتهی می شوند:

۱ - مِسْوَر بن مخرمه

۲ - عبد اللَّه بن عبّاس

۳ - علی بن الحسین علیهما السلام

۴ - عبد اللَّه بن زبیر

۵ - عُرْوَه بن زبیر

۶ - محمّد بن علی

۷ - سوید بن غفله

۸ - عامر شَعْبی

ص:۴۹

۹ – ابن ابی مُلَیکه

۱۰ – مردی از مکّه

اینک چگونگی و موارد نقل این افراد را به دقّت بررسی می نماییم.

۱– ابن عبّاس

روایت ابن عبّاس فقط از طریق ابو بکر بزّار و طبرانی نقل شـده است، همان گونه که در مجمع الزوائد آمده بود. البتّه همان جا متوجّه شدیم که ابو بکر هیثمی بعد از نقل این روایت گفت:

یکی از راویان آن، عبید اللّه بن تمام است که او در نقل حدیث ضعیف است.

نگارنده می گوید: ابن حجر از همین عبید اللّه بن تمام یاد کرده و گفته است که این روایت از روایات منکر اوست.

ابن حجر در ادامه می گوید: دارُقْطنی، ابو حاتِم، ابو زُرعه و دیگران او را تضعیف کرده اند.

ابو حاتِم در مورد او می گوید: عبید اللّه در نقل حدیث قوی نیست، او احادیث منکری را روایت کرده است . . ..

ساجی او را این گونه توصیف می کند: او فرد دروغگویی است، و احادیث منکری را نقل کرده است.

ص:۵۰

ابن جارود و عُقَیلی این حدیث را نقل کرده و به جای عبید اللّه بن تمام، از خالد از عِکْرَمه از ابن عبّاس روایت کرده اند که می گوید: علی، از دختر ابو جهل خواستگاری کرد.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برای او پیغام فرستاد که اگر می خواهی ازدواج کنی، دخترمان را به نزد ما بازگردان (1).

2- علی بن الحسین علیهما السلام

ابن حجر عسقلانی این روایت را از طریق علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده است. او پس از نقل روایت می گوید: اصل این روایت - که در صحیح آمده - به روایت مِسْوَر است که او برای علی بن الحسین روایت کرده است.

در پاورقی چنین آورده است:

«بو صیری می گوید: حارث آن را با سندی منقطع و ضعیف - به جهت تضعیف علی بن زید بن جدعان - روایت کرده است و اصل آن - که در صحیح آمده - روایت مِسْوَر است».

گفتنی است که ما در مورد روایت مِسْوَر به تفصیل سخن خواهیم گفت.

ص:51

1- 1) لسان المیزان: 4 / 117.

۳- عبد اللَّه بن زبیر

تِرمـذی، احمد بن حنبل، حاکم و ابو نعیم (۱) این داسـتان را از ایّوب سَـختیانی از ابن ابی مُلَیکه از عبـد اللَّه بن زبیر نقل کرده اند.

تِرمذی می گوید: احتمال دارد که ابن ابی مُلَیکه آن را، هم از مِسْوَر و هم از عبد اللَّه بن زبیر شنیده باشد.

ابن حجر می گویـد: دارُقْطنی و دیگران طریـق روایت مِسْوَر را ترجیـح داده انـد و بـدون شـک این طریق محکم تر است؛ زیرا مِسْوَر در این حـدیث، داسـتانی طولاـنی را نقـل کرده که در بـاب دامادهای پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله بیان شـده است. آری، امکان دارد که ابن زبیر فقط همین فراز از داستان را شنیده باشد، یا اینکه آن را از مِسْوَر شنیده و به طور مرسل نقل کرده است (۲).

اگر ابن زبیر روایت را از مِسْوَر شـنیده باشد، ما درباره حدیث او در بحث درباره روایت مِسوَر به تفصـیل سخن خواهیم گفت. امّا اگر او خودش راوی حـدیث باشد، بدین معنا که خودش آن را از رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله شـنیده باشد، این امر غیر ممکن است؛ چرا که او در سال اول هجری

ص:۵۲

۱- ۱) حلیه الأولیاء: ۲ / ۵۰.

۲- ۲) فتح الباری: ۷ / ۱۳۲.

به دنیـا آمـده و در آن زمان کودکی خردسال بوده است (۱). گذشـته از این، موقعیّت او در دشـمنی بـا علی و اهل بیت علیهم السلام و بلکه با خود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آشکار و معلوم است.

او مـدّت هـا از بردن نـام پیـامبر در خطبه هـای نمـاز جمعه خودداری می کرد. وقتی مردم در این مورد بر او خرده گرفتنـد، در پاسخ گفت: من از بردن نام پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله روگردان نیستم؛ ولی او خاندان بدی دارد که هرگاه از او یاد می کنم، گردن هایشان را می کشند و من دوست دارم آن ها را به زمین بکوبم(!!!).

نـاگفته نمانـد کسـی کـه از عبـد اللَّه بن زبیر روایت کرده، مؤذّن خـاصّ او ابن ابی مُلَیکه است، و شـرح حـالش در ادامه بیـان خواهد شد.

۴- عُرْوَه بن زبیر

این داستان را ابو داود به سند خود از طریق زُهْری از عُرْوَه بن زبیر نقل کرده است. ما روایت او را از طریق دیگری نیافتیم.

این روایت، از چند جهت منکر است:

۱ - روایت مرسل است، چون عروه در دوران حکومت عمر، در سال ۱۹ به دنیا آمد.

۱- ۱) به شرح حال او در «الإصابه» و «أُسد الغابه» نگاه کنید.

۲ – عروه از کسانی است که به دشـمنی و کینه توزی با امیر مؤمنان علی علیه السـلام مشـهور و معروف است. شاگرد ویژه اش (یعنی زُهْری) او را به جعل و وضع حدیث برای عیب جویی و طعنه زدن بر علی علیه السلام توصیف کرده است.

معمر گوید: زُهْری دو روایت از عروه و عایشه در مورد علی داشت. روزی از او درباره آن ها پرسیدم.

گفت: بـا آن هـا و روایاتشان چه کار داری؟ خـدا نسـبت به آن ها آگاه تر است؛ ولی من آن ها را در مورد حقوق بنی هاشـم متّهم می کنم (۱).

فراتر اینکه فرزندش یحیی نیز او را به بدگویی و دشـنام دادن به علی علیه السـلام متّهم می سازد. این ویژگی حسّاسی است که از مصـادیق این حـدیث صـحیح – که در آن اختلافی نیست – قرار می گیرد که پیـامبر خـدا صـلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«لا یحبّک إلّا مؤمن و لا یبغضک إلّا منافق» (۲)

«تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی دارد مگر منافق».

۱– ۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۴ / ۶۴.

۲– ۲) البدایه و النهایه: ۷ / ۳۹۱، تاریخ الاسلام: ۳ / ۶۳۴ ، الوافی بالوفیات: ۲۱ / ۱۷۹، الکامل: ۴ / ۲۲۶، تاریخ بغداد: ۸ / ۴۱۶.

یحیی بن عروه همواره می گفت: هرگاه پدرم به یاد علی می افتاد به او دشنام می داد (۱).

یادآوری می شود که در شرح حال زُهْری مطالب بیشتری در این زمینه بیان خواهد شد و همه آن ها همین مطلب را تأکید می کنند که دشمنی او با حضرت علی علیه السلام سابقه داشته است تا جایی که او، با وجود کم بودن سنش، به همراه عدّه ای از یاران خود، در جنگ جمل شرکت کرد و در برابر آن حضرت قرار گرفت (۲).

عروه، حدیثی در فضیلت زینب، دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله جعل کرده که در آن چنین آمده است:

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می گفت: «زینب، بهترین دختران من است» (۳).

هنگامی که این حدیث ساختگی به علی بن الحسین علیهما السلام رسید، به نزد او رفت و فرمود: این چه حدیثی است که از قول تو شنیده ام، تو آن را نقل می کنی تا از مقام و منزلت فاطمه بکاهی؟!

عروه گفت: دیگر آن را نقل نمی کنم.

ص:۵۵

۱- ۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۴ / ۱۰۲.

۲- ۲) تهذیب التهذیب: ۷ / ۱۶۱.

۳- ۳) المعجم الاوسط: ۵ / ۸۰.

هیثمی می گوید: راویان این حدیث، راویان حدیث های صحیح هستند (۱).

بنا بر این، روایت کسی که حال و وضعش این گونه است در موضوعی با این اهمیّت پذیرفته نمی شود. البتّه این نکته بر کسانی که به نقد حدیث و رجال آگاه هستند، معلوم و آشکار است.

گذشته از این ها، کسی که این روایت را از ابن زبیر نقل کرده، همان زُهْری است که به تفصیل در مورد او سخن خواهیم گفت.

۵- محمّد بن علی

محمّد بن علی، همان محمّد بن حنفیه است که روایت او را احمد بن حنبل از طریق سُفیان بن عُیَیْنَه از عمرو بن دینار نقل کرده است. این سند حدیث را فقط در کتاب فضایل احمد بن حنبل یافتیم، و از بزرگان حدیث عامّه فرد دیگری آن را روایت نکرده است و خود او نیز در مسندش آن را نیاورده است. محقق کتاب فضایل در پاورقی آن گفته است:

این حدیث مرسل است و محمّد بن حنفیه آن را به کسی اسناد نداده است.

۱- ۱) مجمع الزوائد: ۹ / ۳۴۲ شماره ۱۵۲۳۱.

مرسل بودن این حدیث به این جهت است که نوشته اند: اساساً عمرو بن دینار از محمّد بن حنفیه روایتی نشنیده است. از این رو، نام محمّد در میان کسانی که عمرو از آن ها روایت کرده، نیامده است، بلکه تصریح شده است که او این حدیث را از کسانی که در زمره مشایخ او به شمار می آیند نشنیده است.

به عنوان نمونه: ابن عبّاس، نخستین کسی است که ابن حجر نام او را در ردیف کسانی که عمرو بن دینار از آن ها روایت کرده، آورده است.

آن گاه ابن حجر از تِرمذی نقل می کند که می گوید بُخاری گفت:

عمرو بن دینار حدیث عمر در مورد گریه بر مردگان را از ابن عبّاس نشنیده است.

ابن حجر می گوید: به نظر من، مقتضای این سخن این است که عمرو بن دینار، تدلیس گر باشد (۱).

آنچه بیان شد از جهت ارسال روایت به محمّد بن حنفیه بود.

گذشته از این، محمّد بن علی علیه السلام از اصحاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نبود؛ بلکه امیر مؤمنان علی علیه السلام مدّتی بعد از وفات حضرت زهرا سلام اللّه علیها با مادر او ازدواج کرد. بنا بر این، روایات او از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله مرسل خواهند بود، و این جنبه دیگری از ارسال این روایت است.

۱- ۱) تهذیب التهذیب: ۸ / ۲۵ و ۲۶.

۶- سوید بن غفله

حاکم نیشابوری روایت سوید را از احمد بن حنبل به سندش از شَعْبی از سوید نقل کرده است، ولی ما آن را نزد دیگران نیافتیم. البتّه حاکم آن را صحیح دانسته است، امّا ذهبی در کتاب تلخیص خود می گوید: این حدیث، حدیثی مرسل قوی است.

مرسل بودن آن روشن است، چرا که سوید، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را درک نکرده بود؛ او هنگامی به مدینه آمد که مردم دست هایشان را از کار دفن جنازه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تکانده بودند.

شگفتا از حاکم! چگونه آن را صحیح دانسته است!

همچنین شگفتا از ذهبی! چرا که این حدیث را از احمد بن حنبل از طریق شَعْبی از سوید بن غفله نقل می کند . . . و درباره آن سکوت می نماید(!!) (۱).

و شگفتا از ابن حجر و قسطلانی! چگونه بر صحّت سند این حدیث با حاکم موافقت می کنند، با اینکه تصریح می نمایند که سوید، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را ندیده است! (۲) البتّه عینی نیز به همین ترتیب عمل کرده است! (۳)

۱- ۱) سیر اعلام النبلاء: ۲ / ۱۲۴ و ۱۲۵.

۲- ۲) ارشاد الساری: ۱۱ / ۵۱۷، فتح الباری: ۹ / ۴۱۰.

۳- ۳) عمده القاری: ۲۰ / ۲۱۲.

۷- عامر شَعْبی

آن سان که در کنز العمّال آمده و ابن ابی شِیبه نیز در المصنّف آورده است - چنان که گذشت - عبد الرزّاق بن همام روایت عامر شَعْبی را نقل کرده است؛ زیرا منظور او از عبارتِ « . . . از عامر» که در سند روایت آمده، همین عامر شَعْبی است و احمد حنبل نیز آن را در کتاب فضایل آورده است.

امّا مسلّم است که مرگ شَعْبی بعد از سال صد بوده و مشهور است که او شش سال قبل از پایان حکومت عمر متولّد شده است (۱).

از این رو، این روایت با این سند، مرسل است، هرچند ممکن است عامر آن را از سوید بن غفله روایت کرده باشد. البتّه حاکم و احمد نیز آن را این گونه روایت کرده اند؛ و روشن شد که در این صورت نیز، مرسل است.

این در صورتی است که از طعن ها و قدح هایی که بر شَعْبی وارد شده است چشم پوشی کنیم، که مهم ترین آن ها این است که او از جمله جعل کنندگان حدیث علیه اهل بیت علیهم السلام بوده است. از همو روایت شده است که گفت: «ابو بکر صدیق! بر جنازه فاطمه، دختر

۱- ۱) تهذیب التهذیب: ۵ / ۶۲.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نماز گزارد و بر او چهار تکبیر گفت» (۱).

همچنین او گفته است: «وقتی که فاطمه درگذشت، علی او را شبانه دفن کرد و زیر بغل های ابو بکر را گرفت و او را برای نماز بر جنازه او جلو انداخت» (۲).

بی تردید این مطلب دروغ است تا جایی که ابن حجر ناگزیر شده است که بگوید: در حدیث او ضعف و انقطاعی وجود دارد (۳).

همچنین شَعْبی از بسیاری از اصحاب روایت کرده است که در میان آن ها افرادی همچون علی علیه السلام ، ابو سعید خُدری، زید بن ثابت، عبد اللّٰه بن عمر، امّ سَلَمه و عایشه وجود دارند، و علما تصریح کرده اند که او اصلاً آن ها را ندیده و سخنی از آن ها نشنیده است (۴).

گذشته از این، کسی که در اینجا از شَعْبی روایت کرده، زکریّا بن ابی زائده است. او کسی است که رجال شناسان و اصحاب جرح و تعدیل بر او طعن زده اند.

۱- ۱) طبقات ابن سعد: ۸ / ۲۴.

۲- ۲) کنز العمال: ۱۳ / ۲۹۵ شماره ۳۷۷۵۶.

۳- ۳) الإصابه: ۸ / ۲۶۷.

۴- ۴) این در حالی است که هر دو روایت از احمد بن حنبل و با یک سند نقل شده است که یکی را احمد در کتاب فضایل و دیگری را حاکم در المستدرک آورده است.

ابن ابی لیلی در مورد زکریّا می گوید: او ضعیف است.

ابو زُرعه می گوید: او در حدیث از شَعْبی بسیار تدلیس کرده است.

ابو حاتِم در مورد زکریّا این گونه اظهار نظر می کند: حدیث او سست است. او همواره تدلیس می کرد و گفته شده است که مسائلی را که از شَعْبی روایت می کرده، از او نشنیده بود.

ابو داود می گوید: او تدلیس می کرد.

پسرش یحیی بن زکریّا می گوید: اگر می خواستم، راوی میان پدرم (زکریّا) و شَعْبی را برای تو نام می بردم (۱).

و از اینجا معلوم می شود که این شخص - علاوه بر اینکه ضعیف بوده - کارش نسبت دادن احادیث بی اساس به شَعْبی بوده، و - چنان که می دانیم - حدیث مورد بحث ما نیز از شَعْبی است!

فراتر اینکه، کسی که در اینجا از زکریّا بن ابی زائده روایت کرده، پسرش یحیی است. و یحیی قاضی هارون در مدائن بود و همان جا دار فانی را وداع گفت.

ابو زُرعه در مورد زکریا می گوید: به ندرت اشتباه می کرد، اما

۱- ۱) تهذیب التهذیب: ۳ / ۲۹۳.

هر گاه که اشتباه می کرد، خطاهای بزرگی از او سر می زد.

ابو نعیم می گوید: زکریّا اهلیّت و شایستگی ندارد که از او روایت شود (۱).

این وضعیّت روایت عامر شَعْبی و طریق روایت از اوست. آنچه بیان شد صرف نظر از این است که شَعْبی از قاضیان و ندیمان سلاطین ستم پیشه، همچون عبد الملک بن مروان و دیگران بود، که همگی از دشمنان اهل بیت طاهرین علیهم السلام بودند (۲).

۸- ابن ابی مُلَیکه

این داستان ساختگی از ابن ابی مُلَیکه به سه گونه نقل شده است:

۱ - با اسناد به مِسْوَر بن مخرمه، آن سان که بُخاری در دو مورد، و مُسلم، تِرمذی و دیگران در یک مورد نقل کرده اند.

۲ - با اسناد به عبد اللّه بن زبیر، همان گونه که تِرمذی روایت کرده است.

۳ - به صورت مرسل، آن سان که در المصنف عبد الرزّاق آمده است.

ص:۶۲

۱- ۱) تهذیب التهذیب: ۱۱ / ۱۸۴ و ۱۸۵.

۲- ۲) نگاه کنید به: تاریخ یعقوبی: ۲ / ۲۸۰.

این روایتِ مرسل به یکی از دو نفر برمی گردد: یا مِسْوَر یا عبد اللَّه بن زبیر و یا هر دو تن، که بعضی چنین احتمال داده اند. ما در این مورد به هنگام بحث از روایت تِرمذی از عبد اللَّه بن زبیر، سخن گفتیم.

در مورد روایت او و از ابن زبیر بایـد بگوییم که به جهت عـدم اعتبـار ابن زبیر، این روایت از درجه اعتبار ساقط است، و پیش از این درباره آن بحث کردیم.

ولی درباره حدیث مِسْوَر با تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت.

۹- مردی از مکّه

دربـاره این راویِ گمنـام مکّی، در سـند روایت احمـد بن حنبل در کتاب فضایل این گونه آمـده است: «ابی حنظله از مردی از اهل مکّه نقل می کند».

در روایتی که حاکم نقل کرده، چنین آمده است: «از ابی حنظله از مردی از اهل مکّه».

در اینجا لازم است این سند از چند جهت بررسی شود:

۱ - در سند این روایت اضطراب مشاهده می شود.

در یک جا ابو حنظله حدیث را از مردی مکّی و او از علی علیه السلام

روایت می کنـد، و در جـای دیگر ابـو حنظله خودش همـان مرد مکّی است که به طور مسـتقیم از علی علیه السـلام روایت می کند(!!).

افزون بر این، هر دو روایت از احمـد بن حنبـل بـا یک سـند نقل شـده است که او یکی را در کتاب الفضایل آورده و دومی را حاکم در المستدرک آورده است.

۲ - ابو حنظله کیست؟ و این مرد مکّی چه کسی است؟

حاکم این روایت را نقل کرده، بدون آن که بعد از نقل آن چیزی بگوید.

ولی ذهبی پس از نقل آن می گوید: من می گویم که این حدیث، مرسل است.

این بدان معناست که ابو حنظله به طور مسـتقیم از علی علیه السلام روایت نکرده، بلکه از مردی از اهل مکّه - که معلوم نیست چه کسی است - روایت کرده است.

۳ - تنها طریق این روایت از ابو حنظله چنین است: «یزید بن هارون از اسماعیل بن ابی خالد از ابو حنظله».

در این طریق یزید بن هارون در اول سلسـله سند قرار دارد و در مورد او آن قدر طعن و جرح شده که برای رد کردن روایاتش کافی است.

ص:۶۴

یحیی بن مَعین درباره یزید می گوید: او در روایت از اصحاب حدیث، تدلیس می کرد؛ چرا که آن ها را از یکدیگر تمییز نمی داد و پروایی نداشت که از چه کسی روایت می کند (۱).

این وضعیت حدیثی است که حاکم آن را بر صحیح مُسلم و بُخاری استدراک کرده است(!!).

۱- ۱) تهذیب التهذیب: ۱۱ / ۳۲۱.

بخش چهارم: سخنی در مورد روایت مسور

بررسی روایت مِسْوَر

اشاره

با توجّه به آنچه بیان شد، طریقی که اصحاب صحاح همگی بر آن اتّفاق نظر دارند، همان طریق روایت نخست (روایت مِسوَر) است و این تنها طریقی است که بُخاری، مُسلم، نَسایی (۱) و ابن ماجه آن را نقل کرده اند.

البتّه تِرمذی تنها کسی است که این روایت را از ابن زبیر نقل کرده، که با احتمالی که او درباره این حدیث داده است آشنا شدیم.

ابو داوود نیز تنها کسی است که این روایت را از عروه نقل کرده است که وضعیّت او نیز بیان شد.

بنا بر این، حدیثی که در نزد همگی آن ها قابل اعتماد و صحیح است، همان حدیث مِسْوَر بن مخرمه است.

۱- ۱) خصائص امیرالمؤمنین علی علیه السلام: ۱۸۳ و ۱۸۴ شماره های ۱۳۳ و ۱۳۴.

از بررسی های گذشته، روشن شد که روایاتی که اینان از مِسْوَر نقل کرده اند، به دو نفر منتهی می شود:

۱ – علی بن الحسین، امام زین العابدین علیه السلام.

۲ – عبد اللَّه بن عبید اللّه بن ابی مُلَیکه.

تنها راوی که روایت خواستگاری را از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است کسی جز محمّد بن شهاب زُهْری نیست.

ولی راویانی که از ابن ابی مُلَیکه نقل کرده اند دو نفر هستند:

۱ – لیث بن سعد.

۲ – ایّوب بن ابی تیمیه سَختیانی.

دارمی، بُخاری، مُسلم، احمد، ابن ماجه و . . . این حدیث را از ابو یمان (۱) از شعیب از زُهْری روایت کرده اند.

همچنین بُخاری، مُسلم، ابو داود و احمد . . . این حدیث را از ولید بن کثیر از محمّد بن عمرو بن حلحله از زُهْری روایت کرده اند.

مُسلم این روایت را از طریق نعمان از زُهْری نقل کرده است.

ما در این نوشتار مختصر در صدد بحث در مورد ابو یمان،

۱- ۱) همان گونه که گذشت ابو یمان در سلسله سند حدیث سوم بُخاری و مُسلم، حدیث دوم ابن ماجه و احمد بن حنبل قرار دارد.

حَکَم بن نـافع و روایت او از شـعیب - که همـان ابن حمزه کاتب زُهْری است - (۱) و روایات خودِ شـعیب نیستیم و تنها اشاره می کنیم که علما در این باره سـخنان بسـیاری گفته اند، تا جایی که بعضی گفته اند: ابو یمان، هیچ حدیث یا حتّی کلمه ای از شعیب نشنیده است!! (۲)نکته دیگر اینکه، این دو نفر از مردم شـهر «حمِص» بودند و مردم آن شهر سرسخت ترین دشمنان امیر مؤمنان علی علیه السلام در آن زمان بودند و حماقت آن ها ضرب المثل بوده است (۳).

همچنین در صدد بررسی احوالات ولید بن کثیر نیستیم که از فرقه های خوارج و اباضی مذهب بوده است (۴).

همچنین درباره ایّوب و لیث، که از مردم مصر بودند، سـخن نمی گوییم، بلکه فقط متذکر می شویم که مردم مصـر از عثمان، عیب جویی و بدگویی می کردند اما از زمانی که لیث در مصـر موقعیت و شهرت پیدا کرد و به بیان روایاتی در فضیلت عثمان پرداخت، مردم از عیب جویی و بدگویی عثمان دست برداشتند (۵).

۱- ۱) تهذیب التهذیب: ۴ / ۳۱۸ و ۳۱۹.

۲- ۲) همان: ۲ / ۳۹۶ و ۳۹۷.

۳- ۳) معجم البلدان: ۲ / ۳۴۹.

۴- ۴) تهذیب التهذیب: ۱۱ / ۱۳۱.

۵- ۵) همان: ۸ / ۴۰۴.

همچنین درباره نعمان بن راشد جَزَری بحث نمی کنیم، او کسی است که علما در مورد او گفته اند:

- قَطّان او را به شدّت تضعیف کرده است.

- احمد بن حنبل درباره اش گفته که حدیث او مضطرب است.

- ابن مَعین گفته است که او در نقل حدیث ضعیف است.

- بُخاری و ابو حاتِم گفته اند که در روایات او غلطهای بسیاری است.

- ابن ابی حاتِم در مورد دیگری گفته است: بُخاری او را در ردیف ضعفا آورده است.

- ابو داوود گفته است که او ضعیف است.

البتّه نَسایی و عُقَیلی نیز درباره او همین را گفته اند (۱).

از همه این مطالب می گذریم، و قبل از کنکاش درباره مِسوَر و حدیث او، فقط به بحث و تحقیق در احوال ابن ابی مُلَیکه و زُهْری - بر اساس نظرات بزرگان اهل سنّت - بسنده می کنیم.

۱- ابن ابی مُلَیکه

درباره ابن ابی مُلَیکه همین بس که بدانیم او قاضیِ عبد اللَّه بن

۱- ۱) تهذیب التهذیب: ۱۰ / ۴۰۴.

زبیر و مؤذّن خاص او در دوران حکومتش بوده است. ابن زبیر بعد از هلاکت یزید، در مکّه و در بعضی از شهرهای حجاز حکومت تشکیل داد (۱).

البتّه قبل از این، به سیاست عملی ابن زبیر در دشمنی با اهل بیت علیهم السلام اشاره ای کردیم و دقّت در آن برای آگاهی از وضعیت ابن ابی مُلَیکه که قاضی و شخص مورد اعتمادش بوده، کافی است.

۲- زُهْری

زُهْری یکی از راویان اصلی در بیشتر روایات این داستان است.

او کسی است که خبر مورد اعتماد حدیث شناسان اهل سنّت را به نقل از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است(!!). بنا بر این، درباره او به تفصیل سخن می گوییم.

زُهْری از جمله منحرفان از امیر مؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام بود. این دشمنی در مورد او شهرت بسیاری یافت، به طوری که تاریخ نویسان و محدّثان او را در ردیف منحرفان از اهل بیت علیهم السلام شمرده اند.

ابن ابی الحدید معتزلی به این مطلب اشاره می کند و می گوید:

۱- ۱) تهذیب التهذیب: ۵ / ۲۷۲.

جریر بن عبد الحمید از محمّد بن شِیْبه روایت کرد و گفت: وارد مسجد مدینه شدم، زُهْری و عُرْوَه بن زبیر نشسته بودند و از علی بدگویی می کردند. این مطلب به گوش علی بن الحسین رسید. به مسجد آمد و کنار آن ها ایستاد و گفت: اما تو ای عروه! پدرم از دست پدرت به خدا شکایت کرد و او را به داوری فرا خواند و خداوند به نفع پدرم و علیه پدر تو حکم کرد.

اما تو ای زُهْری! اگر در مکّه بودی، دم آهنگری پدرت را به تو نشان می دادم (1).

و این کلام از آن حضرت اشاره به یهودی زاده بودن زُهْری است زیرا حرفه مذکور در آن تاریخ شغل یهودیان مکّه بود، و دشمنی یهود با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و خاندان او برای همگان ثابت و آشکار است.

موضوعی که دشمنی زُهْری با امیر مؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را تأکید می کند، تلاش او برای انکار مناقب امیر مؤمنان علی علیه السلام - از جمله انکار تقدم آن حضرت در اسلام بر عموم یاران رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله - است.

ابن عبد البرّ می گوید که معمر در کتاب جامع خود از زُهْری نقل می کند که گفته است: کسی را نمی شناسیم که پیش از زید بن حارثه

۱- ۱) شرح نهج البلاغه: ۴ / ۱۰۲.

اسلام آورده باشد.

عبد الرزّاق می گوید: کسی را سراغ نداریم که چنین گفته باشد، مگر زُهْری (۱).

در تکمیل آگاهی از دشمنی زُهری با امیر مؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام همین بس که او از عمر بن سعد ملعون، قاتل امام حسین علیه السلام روایت نقل می کرد. ذهبی در این باره می گوید:

عمر بن سعد بن ابی وَقّاص از پدرش روایت کرده، ابراهیم و ابو اسحاق از او روایت کرده اند، و زُهْری و قَتاده به طور مرسل از او روایت نقل کرده اند.

ابن مَعین می گوید: چگونه کسی که حسین را کشته است، می تواند موثّق باشد؟! (۲).

از طرفی، زُهْری از عمّال و کارگزاران بنی امیّه و محکم کننده گان پایه های سلطنت آن ها بود، به طوری که این امر را تمام دانشمندان و زاهدان زمانش بر او عیب می گرفتند.

علّامه عبد الحق دهلوی در کتاب رجال المشکاه در شرح حال زُهْری می گوید:

۱- ۱) الإستیعاب: ۲ / ۱۱۷.

۲- ۲) الکاشف: ۲ / ۳۰۱.

او به واسطه همنشینی با امرا، به کمیِ دیانت و دینداری دچار شده بود و دانشمندان و زاهدان معاصر او، این امر را بر او عیب می گرفتند و او را سرزنش می کردند.

وی در پاسخ می گفت: من در خیر آن ها شریک هستم، با شرّ آن ها کاری ندارم(!!).

به او می گفتند: آیا نمی بینی آن ها به چه کارهایی مشغول هستند؟ اما او ساکت می ماند و پاسخ نمی داد.

بر همین اساس، ابن مَعین او را طعن و قدح کرده است. حاکم از ابن مَعین نقل می کند و می گوید: محکم ترین سندها، طریق اعمش از ابراهیم از علقمه از عبد اللّٰه است.

کسی به او گفت: اعمش هم مثل زُهْری است؟

ابن مَعین گفت: آیا می خواهی اعمش همانند زُهْری باشد؟!

زُهْری در مال و ثروت غرق بود و برای امویان کار می کرد، در حالی که اعمش فقیری صبور بود که از سلاطین و امرا دوری می جست و به وسیله قرآن راه ورع و پارسایی را می پیمود (۱).

به همین مناسبت امام زین العابدین علیه السلام نامه ای به زُهْری نوشت و در آن، او را موعظه فرمود، و خدا و روز رستاخیز را به او تذکر

۱- ۱) تهذیب التهذیب: ۴ / ۲۰۴.

داد و او را از آثار بدِ حضور در کاخ های سلاطین، آگاه ساخت. در بخشی از این نامه چنین آمده است:

«إنّ أدنی ما کتمتَ و أخفَّ ما احتملتَ أنْ آنستَ وحشه الظالم، و سهّلت له طریق الغیّ . . .

جعلوک قطباً أداروا بک رحی مظالمهم، و جسراً یعبرون علیک إلی بلایاهم، و سُلّماً إلی ضلالتهم، داعیاً إلی غیّهم، سالکاً سبیلهم . . .

احذَرْ فقد نُبِّئْت، و بادِرْ فقد أُجِّلْت . . .

و لا تحسب أنّی أردت توبیخک و تعنیفک و تعییرک، لکنّی أردت أن ینعش اللّه ما فات من رأیک، و یردّ إلیک ما عزب من دینک . . .

أما تری ما أنت فیه من الجهل و الغرّه؟! و ما الناس فیه من البلاء و الفتنه؟! . . .

فأعْرِض عن کلّ ما أنت فیه حتّی تلحق بالصالحین؛ الّذین دُفِنوا فی أسمالهم، لاصقهً بطونهم بظهورهم . . .

ما لک لا تنتبه من نعستک و تستقیل من عثرتک فتقول: و الله! ما قمتُ للّه مقاماً واحداً ما أحییتُ به له دیناً، أو أمَتُّ له فیه باطلا؟!»

ص:۷۷

«کمترین چیزی که پنهان داشتی و سبک ترین چیزی که از آن چشم پوشیدی، این است که با تنهایی ستمگران خو گرفته ای و راه سرکشی را برای آنان هموار کرده ای . . .

آن ها تو را محوری قرار دادند که سنگ آسیای ستمگریشان را به دور تو بچرخانند و پلی که از روی آن به سوی گرفتاری هایشان عبور کنند. آنان تو را نردبانی به سوی گمراهیشان، دعوت کننده ای به سرکشی هایشان و پیماینده راهشان برگزیده اند . . .

من اکنون به تو هشدار دادم پس ترتیب اثر بده و تا مهلتی که [از خدا] داری تمام نشده، عجله کن!

گمان نکن که قصد توبیخ، سرزنش و عیب جویی تو را دارم، بلکه خواستار آن هستم که خداوند تو را از غفلتی که تا کنون داشتی خارج کرده و هرچه از دینت را که از دست داده ای به تو برگرداند . . .

آیا این جهل و غروری که خود در آن هستی و این بلا و فتنه ای که مردم در آن هستند، نمی بینی؟! . . .

بنا بر این، از همه آنچه که در آن هستی، روی بگردان و آن ها را رها کن تا به صالحان و شایستگان بپیوندی؛ همان هایی که در

لباس های کهنه خود دفن شدند در حالی که شکم هایشان به پشتشان چسبیده بود . . .

تو را چه شده است که از این چرت و خواب بیدار نمی شوی و جلوی سقوط خودت را نمی گیری؟! و نمی گویی: به خدا سوگند! یک بار هم در مقامی برای رضای خدا به پا نخاستم تا در آن مقام برای او دین حقی را زنده کنم، یا باطلی را بمیرانم» (۱).

ص:۷۹

۱- ۱) تحف العقول عن آل الرسول: ۲۷۴ – ۲۷۷، نوشته ابن شُعبه حرّانی از علمای امامیه در قرن چهارم هجری. غزالی این نامه را در کتاب احیاء علوم الدین (۲ / ۱۴۳) آورده، ولی گفته است: «هنگامی که زُهْری با امرا همنشین شده بود، یکی از برادران دینی او نامه ای برای وی نوشت». او این نامه را به یک برادر دینی نسبت می دهد و نام امام زین العابدین علیه السلام را نمی آورد. در هر حال، از عبارت غزالی نیز همین مقصود حاصل می شود که همان نامه امام زین العابدین علیه السلام است. بسیاری از کسانی که در این موضوعات و نظایر این ها مطالبی نوشته اند، هرگاه به آثار امامان اهل بیت علیهم السلام رسیده اند، نام آن ها را – به جهتی یا هدفی دیگر – مخفی کرده اند. به عنوان نمونه مَناوی در کتاب الکواکب الدریّه (۱ / ۲۰۸) همین گونه عمل کرده است. او قضیه توبه بُشر حافی به دست امام کاظم علیه السلام را نقل می کند، ولی نام امام علیه السلام را ذکر نمی کند. البتّه نظیر این مطالب زیاد است که بیان آن ها به طول می انجامد.

گذشته از این ها، زُهْری دشمنی با اسلام و پیامبر و اهل بیت علیهم السلام را از پدرانش به ارث برده بود. ابن خَلّکان در شرح حال او می نویسد:

پدر پدربزرگ او، عبد اللَّه بن شهاب، در جنگ بدر در سپاه مشرکان حاضر شد. وی از افرادی بود که در جنگ احد پیمان بستند که اگر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را دیدند، حتماً او را بکشند، مگر اینکه کشته شوند.

نقل شده است که به زُهْری گفتند: آیا جدّ تو در جنگ بدر شرکت داشت؟

گفت: آری، ولی از آن طرف. یعنی او در سپاه مشرکان بود.

پدر او همراه مصعب بن زبیر بود. خود زُهْری از ملازمان عبد الملک بود و پس از او با هُشام بن عبد الملک بود. یزید بن عبد الملک از او خواست تا مقام قضاوت را بپذیرد (۱).

اکنون که وضعیّت زُهْری و جایگاه او نزد امام علی بن الحسین علیهما السلام روشن شد، آیا می توان پذیرفت که امام علیه السلام چنین حدیثی را که در آن عیب جویی و کاستی بر جدّش رسول امین صلّی اللّه علیه و آله ، مادرش

۱- ۱) وفیات الاعیان: ۴ / ۱۷۸.

زهرا علیها السلام و پدرش امیر مؤمنان علی علیه السلام است، برای او بیان کرده باشد؟

ولی نکته اینجاست که روش زُهْری چنین است که هنگامی که می خواهد حدیثی را که به ضرر پیامبر و عترت او علیهم السلام یا بر خلاف سنّت ایشان است، جعل کند، آن را از زبان یکی از همین خاندان نقل می کند تا آن را به مردم بقبولاند.

یک روایت را به عنوان نمونه نقل می کنیم: زُهْری حدیثی را از قول پسر محمّد بن علی (ابن حنفیه) جعل کرده است که او از پدرش امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده که وقتی آن حضرت شنید که ابن عبّاس متعه را جایز می داند به او گفت: «تو مردی پریشان و گمراه هستی، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در روز خیبر از متعه و از خوردن گوشت چهارپایان اهلی نهی کرد».

این همان حدیثی است که بزرگان اهل سنّت همانند بیهقی، ابن عبد البرّ، سهیلی، ابن قیّم، قسطلانی، ابن حجر عسقلانی و دیگر شارحان احادیث، حکم به بطلان آن داده اند (1).

ولی او - که می دانست حلال بودن متعه از مذهب اهل بیت علیهم السلام

1- 1) ما در مورد متعه حج و متعه نساء نوشتار جداگانه ای داریم که به چاپ رسیده است.

است – این حدیث را از زبان فردی از خود اهل بیت علیهم السلام از قول سیّد و سرور آن ها، امیر مؤمنان علی علیه السلام ، آن هم در ردّ بر ابن عبّاس و به این تعبیر جعل می کند.

البتّه اگر چه او از مشهورترین افرادی است که به کار زشت و قبیحِ جعل روایت اقدام کرده است!! اما هرگز نباید چنین تصوّر کرد که جعل روایت از قول اهل بیت علیهم السلام مختص به زُهْری بوده است.

یکی از محدّثان اهل سنّت، عبد اللّٰه بن محمّد بن ربیعه بن قدامه قدامی است. ذهبی و ابن حجر در شرح حال او می نویسند: او یکی از ضعفا است.

وی مطالب فاجعه آمیزی را از مالک نقل کرده است. به عنوان نمونه می گوید که از جعفر بن محمّد از پدرش از جدّش روایت شده است که:

فاطمه رضی اللّه عنها شبانه وفات کرد. ابو بکر، عمر و عدّه بسیاری برای مراسم نماز او حاضر شدند. ابو بکر از علی خواست نماز به امامت او برگزار شود.

علی گفت: نه، به خدا سوگند! بر تو که خلیفه رسول اللّه هستی پیشی نمی گیرم.

ابو بکر جلو ایستاد و در این نماز چهار تکبیر گفت (۱).

ابن حجر می گوید: این روایت را برخی از متروکین در حدیث، از مالك و او از جعفر بن محمّد (یعنی امام صادق علیه السلام) و او از پدرش روایت کرده اند. دارقُطْنی و ابن عَدی آن را ضعیف و سست دانسته اند (۲).

آن ها با این همه تلاش می خواهند بر جنایاتی که انجام داده اند، سرپوشی قرار داده و مفاسدی را که پدید آورده اند، به گونه ای اصلاح کنند. ولی، هرگز! «هل یصلح العطّار ما افسده الدهر».

۳- مِسْوَر بن مخرمه

درباره مِسوَر همین بس که چند نکته را بدانیم:

۱ - او از ملازمان ابن زبیر بود و ابن زبیر کاری را بدون مشورت او انجام نمی داد.

وی پس از اینکه با سپاهیان شام جنگید، در جریان سنگباران کعبه به دستور حَجّاج کشته شد و ابن زبیر خود به کار غسل و کفن او پرداخت.

۱- ۱) لسان المیزان: ۳ / ۳۹۲.

۲- ۲) الإصابه: ۸ / ۲۶۷.

۲ - هرگاه نام معاویه را بر زبان جاری می کرد، بر او درود و صلوات می فرستاد.

۳ - خوارج با او رفت و آمد و مذاکرات خصوصی داشتند. آن ها مذهب و نظرات او را پذیرفته و خود را به او منسوب می کردند (۱).

اکنون که به طور اجمال از احوال مِسْوَر و ارتباط او با سه گروه سرسخت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام آشنا شدیم، به آسانی به درستی و واقعیّت حدیث مِسْوَر در موضوع خواستگاری پی ببریم.

ولی آنچه ذکر شد قسمتی از مطالبی است که می توان در خصوص این راوی و این روایت بیان کرد. بلکه علّت دیگری وجود دارد که پرده از رسوایی و پستی راوی افترا زننده این حدیث برمی دارد؛ نکته چهارم را ملاحظه کنید:

۴ - مِسْوَر دو سال بعد از هجرت به دنیا آمد. بنا بر این، زمانی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آن خطبه را می خواند، چند سال داشته است؟!

این نکته ای است که در بخش آینده، در مورد آن - و مباحث دیگری که به این حدیث مربوط می شود - بحث جامع و کاملی ارائه خواهیم کرد.

۱- ۱) سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۳۹۰ - ۳۹۴، تهذیب التهذیب: ۱۰ / ۱۳۸.

بخش پنجم: بررسی متن حدیث و مدلول آن

اندیشه ای در متن حدیث و مدلول آن

اشاره

اکنون، پس از بررسی سند حدیث، ناگزیر باید در مورد متن حدیث و مدلول آن نیز بیندیشیم و متن حدیث را به دقّت بنگریم؛ زیرا در مواردی که با وجود معتبر بودنِ سندِ حدیث، متنِ آن ها متفاوت باشد، علمای حدیث ناچار به تکرار واقعه قائل می شوند.

ولی هنگامی که تکرار و تعدّد واقعه ممکن نباشد، و جمع کردن میان عبارت های مختلفِ حدیث مقدور نشود، این امر در نظر آن ها، قرینه و نشانه ای بر این است که چنین قضیّه ای، اصلاً واقعیّت نداشته است.

علمای حدیث چنین تقریر کرده اند و همین را مبنای بسیاری از احادیث فقهی، اخبار، قضایای تاریخی و مانند آن ها، قرار داده اند و بدان عمل می کنند. از این رو، چاره ای جز بررسی دلالات حدیث نیست.

گاهی حدیث از جهت سند صحیح است ولی از جهت دلالت، با ضرورت عقلی یا محکمات قرآن یا سنّت قطعی و یا حقیقت قضیّه مخالف است.

ما در اینجا با فرض صحّتِ سندِ حدیث و قبولِ آن، متن این حدیث و مدلول آن را در چند قسمت مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- تأمّلی در متن حدیث مِسْوَر بن مخرمه

همان گونه که اشاره شد حدیث مِسْوَر از چند جهت قابل بررسی است:

نخست: در این روایت آمده است که مِسْوَر می گوید: من از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شنیدم در حالی که بالغ بودم.

ابن حجر می گوید: در روایت زُهْری از علی بن الحسین از مِسْوَر - که در بحث وجوب خمس گذشت - چنین آمده است که مِسوَر می گوید: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر فراز منبر برای مردم خطبه می خواند و من در آن روز بالغ شده بودم.

ابن سیّد الناس می گوید: این متن نادرست است بلکه صحیح همان است که اسماعیلی آورده است که مِسوَر گفت: «من مانند افراد بالغ و نوجوان بودم». اسماعیلی این روایت را از طریق یحیی بن مَعین

از یعقوب بن ابراهیم با سند مذکور از علی بن الحسین علیهما السلام آورده است.

ابن سیّد الناس در ادامه می گوید: مِسوَر در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به سنّ بلوغ نرسیده بود، زیرا او پس از ابن زبیر به دنیا آمده بود. پس هنگام وفات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هشت ساله بود (۱).

همچنین ابن حجر در شرح حال مِسوَر می گوید: در صحیح مُسلم حدیثی از او درباره خواستگاری علی از دختر ابو جهل آمده است (۲) که در آن حدیث مِسوَر می گوید: من به سن بلوغ رسیده بودم که شنیدم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برای مردم خطبه می خواند؛ سپس این حدیث را بیان کرده است.

امّا این حدیث مشکلی دارد که نمی شود به آن اعتماد کرد، زیرا تاریخ نویسان هیچ اختلافی ندارند که ولادت مِسوَر بعد از هجرت بوده و قضیّه خواستگاری علی، شش یا هفت سال بعد از تولّد مِسوَر روی داده است. پس چگونه می توان به او بالغ گفت؟ (۳)

۱- ۱) فتح الباری: ۹ / ۴۰۹.

۲- ۲) پیش تر گفته شد که این روایت در صحیح بُخاری هم هست؛ ولی معلوم نیست چرا ابن حجر آن را به مُسلم اختصاص داده است؟!

۳- ۳) تهذیب التهذیب: ۱۰ / ۱۳۸.

این نخستین اشکالی است که در متن حدیث دیده می شود! چه بسا بتوان از همین ناحیه در سند آن نیز اشکال وارد کرد. و شگفتا از ذهبی که چگونه بر اساس این حدیث پنداشته است که مِسوَر در آن زمان بالغ بوده است (۱).

دوم: مِسوَر، داستان خواستگاری دختر ابو جهل را هنگام درخواست شمشیر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از علی بن الحسین علیهما السلام بیان کرده است، و علمای حدیث در وجه مناسبت بین این دو قضیّه نیز اختلاف دارند. آن ها وجوهی را بیان نموده و اعتراف کرده اند که برخی از آن ها تکلّف و بیراهه است؛ ولی حقیقت این است که همه آن وجوه باطل و غیر قابل قبول است آن سان که ملاحظه خواهید کرد.

کرمانی در الکواکب پس از نقل این داستان می گوید: وجه مناسبت این داستان با درخواست شمشیر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چیست؟ آن گاه پاسخ این پرسش را از سه راه بیان می دارد:

۱ - شاید غرض مِسوَر این بوده است که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله از هر چیزی که موجب کدورت میان خویشاوندانش می شد، دوری می کرد و تو نیز (امام سجّاد علیه السلام) شایسته است که از این امور

۱- ۱) سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۳۹۳.

دوری کنی و این شمشیر را به من بدهی تا به واسطه آن، کدورت دیگری پیش نیاید.

۲ - همان گونه که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله حال پسرعموهای عبشمی خود را رعایت می کرد، تو نیز جانب حالِ پسرعموهای نوفلی خود را رعایت کن؛ زیرا مِسوَر نوفلی بود.

۳ - همان گونه که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آسایش خاطر فاطمه را دوست می داشت، من نیز آسایش خاطر تو را دوست می دارم، پس آن شمشیر را به من بده تا برای تو نگه دارم (۱).

این ها وجوهی است که کرمانی برای دفع این اشکال بیان کرده است.

ابن حجر عسقلانی این وجوه را ذکر کرده و مورد اول را رد می کند و می گوید که تکلّف آن آشکار و واضح است. مورد دوم را به طور کامل نقض می کند و بیان می نماید که مِسوَر، زُهْری است و نوفلی نیست! اما مورد سوم را می پذیرد و از آن به عنوان وجه «مورد» و قابل اعتماد تعبیر می کند؛ ولی در پی آن می گوید: به زودی در کتاب مناقبِ

۱- ۱) الکواکب الدراری: ۱۳ / ۸۸ و ۸۹.

اشکالی را بیان خواهیم کرد که مربوط به این وجه است (۱).

این وجهِ قابل اعتماد(!!)، صاحب عمده القاری را قانع نکرده است.

او بر این وجه تکیه نمی کند و مناسبت میان این دو قضیّه را به گونه ای دیگر تفسیر می نماید.

عینی می گوید: مِسوَر داستان خواستگاری علی از دختر ابو جهل را بیان کرد تا میزان محبّت خود به فاطمه و ذریّه او را به واسطه آنچه که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیده است، به علی بن الحسین زین العابدین بفهماند (۲).

ولی با وجود این، باز هم اشکال به جای خود باقی است، یعنی اگر مِسوَر این داستان را بیان کرده است تا زین العابدین علیه السلام بداند که او آسایش خاطر وی را دوست دارد، و یا از محبّت و مهرورزی او نسبت به فاطمه و فرزندان او آگاه شود، پس قضیّه شمشیر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و درخواست آن از امام علیه السلام چه ارتباطی با این موضوع دارد؟

آیا آسایش خاطر امام زین العابدین علیه السلام - که با آن حال و وضعیّت همراه زنان و کودکان از عراق آمده بود - از همه جهات

۱- ۱) فتح الباری: ۶ / ۲۶۴.

۲- ۲) عمده القاری: ۱۵ / ۳۴.

فراهم شـده بود، و دیگر چیزی غیر از آن شمشـیر نمانـده بود که خـاطر وی را مشوّش سـازد؟! آیـا مِسْوَر می خواست آسایش خاطر آن حضرت را فراهم کند، یا محبّتش را به آن حضرت اعلام نماید تا شمشیر را بگیرد و خاطرش آسوده شود؟!

سوم: آیا عقلایی است که انسان برای کسـی که در پی فراهم ساختن آسایش خاطر اوست و می خواهـد محبّت خود را نسـبت به او ابراز کند، سخنی بگوید که او را اندوهگین کند و عواطفش را جریحه دار سازد؟

همـان گونه که ملاـحظه می شود این حـدیث، اگر چه کرامت و بزرگی را برای فـاطمه زهرا سـلام اللّه علیهـا ، مـادر امام زین العابدین علیه السلام بیان می کند، ولی موجب طعن و قدح بر پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

این همان اشکالی است که ابن حجر در گفتار پیشین خود به آن اشاره کرده است. وی در کتاب المناقب می گوید:

من همچنان از مِسْوَر در شگفتم که چگونه شدّت اهتمام خود را نسبت به علی بن الحسین اظهار می کند و می گوید: اگر علی بن الحسـین شمشیر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را به وی بسپارد، تا روح در بدن دارد، از او دفاع می کند. از آن جهت که فرزند فاطمه است؛ اما خاطر علی بن

الحسین را با سخن درباره خواستگاری مراعات نکرده و او را آزرده است!!

در ظاهرِ عبارتِ این روایت، تحقیر و کاستی بر علی بن الحسین دیده می شود، زیرا به تحقیر و کاستی نسبت به جدّ او علی بن ابی طالب اشاره ای دارد که آن حضرت با وجود فاطمه زهرا علیها السلام به خواستگاری دختر ابو جهل رفت و موجب شد که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله کار او را آن گونه انکار نماید؟

بلکه از مِسْوَر باز هم تعجّب می کنم که عمیق تر از تعجّب قبل است، او حاضر است برای رعایت خاطر فرزند پسر فاطمه، جانش را بدهد، ولی برای پسر فاطمه - یعنی حسین و فرزند همان علی که این داستان بر او واقع شده است - جانش را فدا نمی کند، تا اینکه به دست والیان ستمگر کشته می شود (۱).

سخن دیگر؛ آن گاه که حسن، پسر امام حسن مجتبی علیه السلام از دختر مِسوَر بن مخرمه خواستگاری کرد، مِسْوَر پس از به جا آوردن حمد و ثنای خدای سبحان چنین گفت:

هیچ نسب و خویشاوندی و دامادی در نزد من محبوب تر از

ص:۹۴

۱- ۱) فتح الباری: ۹ / ۱۶۸.

نسب شما و دامادی با شما نیست، ولی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

«فاطمه بضعه منّی، یقبضنی ما یقبضها و یبسطنی ما یبسطها، و إنّ الأنساب یوم القیامه تنقطع إلّا نسبی و سببی و صهری»

«فاطمه پاره تن من است. آنچه او را دلتنگ کند مرا دلتنگ کرده و آنچه او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده است، و همه خویشاوندی ها در روز قیامت گسسته می گردد جز نسب، خویشاوندی و دامادی با من».

اینک دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نزد توست (چون حسن داماد عمویش امام حسین علیه السلام بود)، من اگر دخترم را به ازدواج تو درآورم او را ناراحت و دلتنگ می کند.

پس از سخنان مِسْوَر، حسن بن حسن از او عذرخواهی کرد و رفت (۱).

اگر مِسْوَر داستان خواستگاری از دختر ابو جهل را دیده و یا شنیده بود، به طور قطع در ماجرای خواستگاری دخترش آن را به عنوان شاهد بیان می کرد و حدیث را به طور کامل روایت می کرد؛ زیرا

۱- ۱) مسند احمد: ۵ / ۴۲۳ شماره ۱۸۴۲۸، المستدرک: ۳ / ۱۷۲ شماره ۴۷۴۷، السنن الکبری: ۷ / ۱۰۲ شماره های ۱۳۳۹۵ و ۱۳۳۹۶.

بین قضیّه خواستگاری حضرت علی علیه السلام از دختر ابو جهل - با اینکه فاطمه علیها السلام همسرش بود - و خواستگاری حسن پسر امام حسن علیه السلام از دختر مِسْوَر - که دختر عمویش همسرش بود - مناسبت بسیاری وجود داشت.

این ها اشکالاتی است که علمای حدیث اهل سنّت در حلّ معقول آن ها در حیرت هستند.

۲- نگرشی به عبارت های متن حدیث

اکنون عبارت های گوناگون حدیث را مورد بررسی قرار می دهیم و این بحث را با چند پرسش ادامه می دهیم:

۱ - آیا به راستی امیر مؤمنان علی علیه السلام از دختر ابو جهل خواستگاری کرد؟

توجّه کنید! در حدیث لیث که از طریق ابن ابی مُلَیکه از مِسْوَر نقل شده چنین آمده است:

مِسوَر می گوید: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می گفت:

«خانواده مغیره از من اجازه خواستند تا علی، دختر آن ها را به ازدواج خود درآورد . . .».

در بیشتر روایات زُهْری - و برخی روایات دیگر - از طریق امام زین العابـدین علیه السـلام از مِسْوَر چنین نقل شده است: «علی بن

ابی طالب از . . . خواستگاری کرد . . .».

در روایت عبد اللَّه بن زبیر آمده است: «علی، در مورد دختر ابو جهل سخن می گفت . . .».

این ها فقط اختلاف در تعبیر نیست بلکه بر این اساس تعارضاتی در دلالت به وجود می آید.

۲ - آیا وعده ازدواج به علی علیه السلام داده شده بود؟

متن صریح برخی از روایات زُهْری چنین است: «به او وعده ازدواج داده شد».

ظاهر روایات دیگر - و سایر روایت های زُهْری نیز - همین است که در آن ها آمده است: «فاطمه زهرا سلام اللّه علیها نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمد و گفت: این علی ازدواج کرده است»، یا «او ازدواج کرده است».

با توجّه به ظهور این عبارات در تحقّق امر ازدواج، بایستی خواستگاری انجام شده و قرار ازدواج نیز گذاشته شده باشد.

ولی در روایت ابی حنظله آمده است: «خانواده دختر ابو جهل به علی گفتند: ما دخترمان را بر سر دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به ازدواج تو در نمی آوریم».

بنا بر این روایت، کجا قرار ازدواج گذاشته شده بود؟

۳ - آیا در این مورد از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اجازه خواستند؟

در روایت لیث از مِسْوَر تصریح شده است که او از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شنید و آن حضرت به صراحت می فرماید که آن ها از وی اجازه خواستند، ولی حضرتش اجازه نداد.

ولی در متن صریح روایت زُهْری چنین آمده است: مِسْوَر از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شنید که حضرتش شهادتین گفت، سپس فرمود:

«امّا بعد، ابو العاص بن ربیع را به دامادی گرفتم، او به هنگام گفت و گو با من، راست می گفت . . .».

یا نظیر همین عبارات که در آن ها تعریض ها و کنایه هایی به علی علیه السلام است و هیچ اشاره ای به مشورت، یا اجازه خواهی از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله وجود ندارد.

روایت ایّوب از ابن زبیر نیز همین گونه است. در آن روایت اشاره ای به اجازه خواهی آن ها نشده است، در عین حال کنایه و تعریضی هم وجود ندارد، در آن روایت چنین آمده است: «این موضوع به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسید و او فرمود: فاطمه، پاره تن من است . . .».

۴ - چه کسی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اجازه خواست؟

همان گونه که معلوم شد در روایات زُهْری به طور مطلق هیچ مطلبی درباره اجازه خواستن از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وجود ندارد.

ص:۹۸

صرف نظر از این روایات، بسیاری از روایات دیگر تصریح دارند که خانواده دخترِ ابو جهل برای اجازه گرفتن نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمدند.

در برخی از روایات اشاره شده است که حضرت علی علیه السلام خودش از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اجازه خواست و به آن حضرت عرض کرد: آیا مرا به انجام این کار اجازه می دهی؟

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «نه، فاطمه پاره ای از گوشت من است . . .».

علی گفت: پس کاری نمی کنم که او ناراحت شود.

۵ - به راستی چه کسی این خبر را به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسانید؟

در روایت ایّوب از ابن زبیر آمده است: «این خبر به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسید . . .».

در حدیث لیث از ابن ابی مُلَیکه از مِسْوَر آمده است: «خانواده دختر برای اجازه گرفتن نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می آیند و این خبر را به آن حضرت می رسانند».

و در روایت سوید بن غفله آمده است: «خود حضرت علی علیه السلام زمانی که برای اجازه گرفتن نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می رود، آن بزرگوار را از این ماجرا آگاه می سازد».

ص:۹۹

ولی بنا به روایت زُهْری، شخص گزارشگر، حضرت فاطمه سلام اللّه علیها است، هنگامی که او این خبر را می شنود، از خانه بیرون می آید و نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می رود و به گونه ای ناشایست(!!) حضرتش را مورد خطاب قرار می دهد.

زُهْری می گوید: «علی از دختر ابو جهل خواستگاری کرد، وقتی فاطمه این خبر را شنید نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رفت و گفت:

مردم می گویند که تو نسبت به دخترانت بی تفاوت هستی و به خاطر آن ها ناراحت و خشمگین نمی شوی. اکنون علی، با دختر ابو جهل ازدواج کرده است(!!) پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله برخاست و . . .».

عجیب تر اینکه روایت دیگر زُهْری حاکی از شیوع این خبر در میان مردم است(!!) او می گوید:

«عدّه ای گفتند: گمان می کنید رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از این امر عصبانی می شود؟ عدّه ای دیگر گفتند . . . و گروه دیگری گفتند . . .».

البتّه در بررسی متن حدیث پرسش های دیگری نیز قابل طرح است، ولی ما به همین مقدار بسنده می کنیم.

بدین ترتیب ملاحظه می شود که عبارت های حدیث با هم بسیار متناقض هستند، و بر این اساس شارحان حدیث نیز دچار حیرت شده و سخنان مضطرب و آشفته ای بیان کرده اند، و هرچه به نیرنگ و تقلّب

دست زده اند، موفّق نشده اند تناقض و اختلاف این عبارات را از بین ببرند.

۳- بررسی مدلول حدیث

پس از بحث در عبـارات متن حـدیث - با فرض ثبوت اصل قضـیّه - لازم است این حـدیث از دیـدگاه فقهی، مسائل اخلاقی و عاطفی به دقّت مورد بررسی قرار گیرد.

اکنون در این بررسی چند پرسش مطرح است:

به راستی علی علیه السلام چه کرده بود؟

فاطمه زهرا سلام اللّه علیها چه کار کرده بود؟

واکنش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در این ماجرا چه بود؟

بنا بر آنچه روایت کرده اند، علی علیه السلام از دختر ابو جهل خواستگاری کرده بود. فاطمه سلام اللّه علیها آزرده خاطر شد و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر فراز منبر رفت و مطالبی را فرمود.

طبق این روایت، این پرسش مطرح می شود:

آیا ازدواج کردن علی علیه السلام با وجود فاطمه زهرا علیها السلام بر او حرام بود، یا حرام نبود؟

بنا بر فرض نخست، اگر این ازدواج حرام بود، آیا امام علیه السلام از آن آگاهی داشت یا آگاهی نداشت؟

شکی نیست که علی علیه السلام با آگاهی از حرمت این کار، به چنین کار حرامی دست نمی زد. بنا بر این یا این کار حرام نبوده، یا او از حرمت آن آگاه نبوده است.

اگر فرض دوم یعنی عدم آگاهی از حرمت آن را - نعوذ باللّه - بپذیریم، می گوییم که جایز نیست جهل به حکم شرعی به دیگر مردمان نسبت داده شود، تا چه رسد به علی علیه السلام که باب مدینه علم نبوی صلّی اللّه علیه و آله بود.

از این رو، زمانی که علی علیه السلام - با فرض ثبوت قضیّه - به این کار اقدام کرد، کار خلاف شرعی را انجام نداده است، چرا که برای او نیز همانند مسلمانان دیگر ازدواج با چهار زن جایز بود، و اگر نسبت به شخص او حکمی سوای دیگر مردان مسلمان صادر شده بود، به طور قطع حضرتش از آن آگاهی داشت.

بنا بر این، آیا جایز بود که حضرت صدّیقه طاهره، فاطمه زهرا سلام اللّه علیها به مجرّد شنیدن این خبر از خانه بیرون شده و نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بیاید تا از همسرش شکایت کند و پدرش را با آن سخنان نیش دار مورد خطاب قرار دهد؟!

چرا که علی علیه السلام کار حرامی انجام نداده بود که فاطمه علیها السلام بخواهد او را نهی از منکر نماید.

ص:۱۰۲

آیا به راستی مقام و شخصیّت فاطمه علیها السلام نیز همانند زنان دیگر است و غیرت و حسادتی که زنان دارند، او نیز داشت؟

و آیا غیرت او در ازدواج علی علیه السلام به این جهت بود که آن زن، دختر ابو جهل بود؟!

از طرفی، آیا عکس العمل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و بر فراز منبر رفتن و خواندن خطبه هنگامی بود که حضرتش فاطمه علیها السلام را پریشان و ناراحت دید، و یا - به روایت دیگر - بعد از اینکه خاندان ابو جهل از او اجازه خواستند تا دخترشان را عروس کنند؟!

به راستی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در خطبه خود چه فرمود؟

خطبه ای که به آن حضرت نسبت داده اند، حاوی مطالب زیر است:

۱ - ستایش و مدیحه سرایی برای دامادش که از طایفه بنی عبد شمس بود!

۲ - ترس از اینکه فاطمه علیها السلام در دینش گرفتار فتنه شود.

۳ - او حلالی را حرام و حرامی را حلال نمی کند؛ ولی اجازه این کار را هم نمی دهد.

۴ - قطعاً دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و دختر دشمن خدا با هم جمع نمی شوند.

در یکی از عبارت ها چنین آمده است که آن حضرت فرمود:

«کسی حق ندارد بر سر دختر رسول خدا با دختر دشمن خدا ازدواج کند».

در عبارت دیگری آمده است که فرمود: «او این حق را ندارد که میان . . . جمع کند . . .».

۵ - این ازدواج در صورتی انجام شدنی است که پسر ابو طالب بخواهد دختر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را طلاق دهد آن گاه با دختر آن ها ازدواج کند.

در عبارت دیگری آمده: «اگر می خواهی با او ازدواج کنی، دختر ما را به ما باز گردان(!!)».

آیا این قضایا باورکردنی است؟

شارحان حدیث - که می گویند: علی علیه السلام از دختر ابو جهل خواستگاری کرد و این کار بر او حرام نبود اما غیرت زنانگی تمام وجود فاطمه علیها السلام را - همانند دیگر زنان - فرا گرفت - در توجیه سخنان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و روایاتی که در مورد این داستان نقل شده است گرفتار حیرت و سر گردانی شده اند.

بدین ترتیب - با فرض صحّت این روایت - علی علیه السلام به عمومیّت جواز در این مسئله عمل کرده است.

از طرفی، فاطمه زهرا علیها السلام کسی نیست که در دینش گرفتار فتنه شود، یا اموری که زنان دیگر به آن دچار می شوند، او را نیز فرا گیرد؛ او کسی است که آیه تطهیر در شأن و مقام او نازل شده است و به جهت عصمت و کمالاتش سَرور زنان عالم شده است و بر فرض که چنین بوده باشد - بنا بر آنچه که این روایات می گویند - دختر ابو جهل در این قضیّه هیچ خصوصیّت و ویژگی ندارد.

از طرف دیگر، پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در خطبه اش اذعان می فرماید که علی علیه السلام کار حرامی انجام نداده است، ولی او به علی علیه السلام این اجازه را نمی دهد.

به راستی آیا اجازه دادن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله - که پدرزن علی علیه السلام است - در صحّت ازدواج او شرط است؟

اگر فردی بخواهد با وجود همسر اولش با زن دیگری ازدواج کند، آیا جایز است که پدرزنش او را به طلاق همسر اولش وادار سازد؟

به طور قطع همه این امور نه جایز است و نه واقع شدنی.

بر فرض اینکه بپذیریم فاطمه سلام اللّه علیها را غیرت زنانگی فرا گرفته باشد (۱) و بپذیریم که غیرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به واسطه

---

۱ - ۱) که بر همین اساس، ابن ماجه این روایت را در سنن: ۳ / ۴۱۲ و ۴۱۳ شماره های ۱۹۹۸و ۱۹۹۹ در باب غیرت آورده است.

دخترش، برانگیخته شده باشد (۱)، چرا پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بر فراز منبر رفت و این قضیّه را علنی و آشکار بیان فرمود؟

ابن حجر در پاسخ این پرسش می گوید:

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برای مردم خطبه خواند تا این حکم میان مردم شایع شده و به آن عمل کنند، خواه بر سبیل وجوب، یا بر سبیل اولویّت (۲).

عینی نیز از او پیروی کرده و همین مطلب را گفته است (۳).

بدیهی است که منظور از حکم، در عبارت ابن حجر، حکم «جمع کردن میان دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا»ست.

البتّه عبارت های حدیث در این حکم، مختلف است:

- در عبارتی چنین است: «جمع نمی شوند».

- در عبارت دیگری آمده است: «کسی حق ندارد . . .».

- در عبارت سومی آمده است: «او این حق را ندارد . . .».

---

۱ - ۱) که بر همین اساس، بُخاری در صحیحش بابی را تحت این عنوان آورده: «باب ذبّ الرجل عن ابنته فی الغیره و الانصاف» و در آن مطلبی جز این حدیث نمی آورد. صحیح بُخاری: ۵ / ۲۰۰۴ شماره ۴۹۳۲.

۲- ۲) فتح الباری: ۷ / ۱۰۸.

۳- ۳) عمده القاری: ۱۶ / ۲۳۰.

از این رو، سخنان علما نیز در این حکم متفاوت و مختلف شده است.

نَوَوی در این زمینه می گوید:

«علما گفته اند: این حدیث بیانگر حرمت آزار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در زمان حیاتش است، به هر صورت و حالتی که باشد، اگر چه این آزار و اذیّت ناشی از کاری باشد که اصل آن مباح است. البتّه این حکم، به خلاف دیگر احکام است.

آن ها گفته اند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مباح بودن ازدواج علی علیه السلام با دختر ابو جهل را با این سخن بیان کرد که فرمود: «من حلالی را حرام نمی کنم»، ولی به دو علّت - که به آن ها تصریح شده - از جمع میان آن دو نهی فرمود.

نخست آن که، این امر منجر به آزار و اذیّت فاطمه می شود که در این صورت، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اذیّت می شود و هر کس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را بیازارد، هلاک می شود؛ و حضرتش به واسطه کمال دلسوزی که بر علی علیه السلام و فاطمه سلام اللّه علیها داشت، این کار را نهی کرد.

دوم ترس از فتنه ای بود که - نعوذ باللّه - به دلیل غیرت زنانه، در دین فاطمه سلام اللّه علیها پدید می آید.

گفته شده است: مقصود از گفته پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ، نهی از جمع

آن دو مورد نبوده است، بلکه منظور حضرتش این بود که من به فضل خدا، می دانم که آن دو با هم جمع نمی شوند. همان طور که انس بن نضر گفته است: به خدا سوگند! دندان ربیع شکسته نمی شود.

همچنین احتمال دارد که منظور، حرام بودن جمع میان آن دو نفر باشد. بنا بر این، معنای این سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که فرمود: «من حلالی را حرام نمی کنم» این است که من سخنی نمی گویم که با حکم خدا مخالف باشد. پس اگر خداوند چیزی را حلال کند، من آن را حرام نمی کنم و هرگاه آن را حرام کند، من آن را حلال نمی کنم و از تحریم آن هم ساکت نمی مانم؛ زیرا سکوت من، موجب حلال شدن آن می شود و از جمله محرّمات در ازدواج، جمع میان دختر دشمن خدا و دختر پیامبر خداست (۱).

عینی نیز همین مطلب را بیان کرده و می گوید: «پیامبر به دو علّت - که به آن تصریح شده - از جمع میان دختر ابو جهل و دختر خودش فاطمه نهی کرد . . .» (۲).

نگارنده می گوید: سخن ما این است:

- عبارت: «جمع نمی شوند» تصریح به حرمت ندارد بلکه از این رو

۱- ۱) المنهاج فی شرح صحیح مُسلم بن حَجّاج: ۱۶ / ۳.
۲- ۲) عمده الباری: ۱۵ / ۳۴.

گفته شده است که: «مقصود از آن عبارت، نهی از آن دو مورد نبوده، بلکه منظور حضرتش این بوده است که من به فضل خدا می دانم که آن دو با هم جمع نمی شوند».

- عبارت: «کسی حق ندارد» ظاهرش حکم به حرمت برای تمام مسلمانان است که به واسطه عمومیّت ادلّه جواز، حکمی مخصّص می باشد، ولی هیچ کس به این امر فتوا نداده است.

بلکه سیره عمر بن خطّاب نیز آن را تکذیب می کند؛ زیرا آن گونه که خود اهل سنّت روایت می کنند، او دختر امیر مؤمنان علی علیه السلام را خواستگاری کرد، در حالی که چند تن از دختران دشمنان خدا همسر او بودند. این نکته بر کسی که به شرح حال او مراجعه کند، مخفی نمی ماند.

- عبارت: «او این حق را ندارد» به اختصاص این حکم، درباره علی علیه السلام تصریح دارد. ولی آیا این نهی، تنزیهی است یا تحریمی؟!

اگر نهی تحریمی باشد، ناگزیر باید به عدم آگاهی علی علیه السلام از آن، اعتراف کنیم؛ ولی بنا به آنچه که از گفتار نَوَوی و دیگران استفاده می شود، نهی تنزیهی است، و دیگر اینکه آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به دو علّت مذکور، از جمع میان آن ها نهی کرده است.

امّا علّت دومی که بیان کرده اند (غیرت زنانه) در مورد بسیاری از

زنان مؤمن قابل تصوّر نیست تا چه رسد به حضرت زهرا سلام اللّه علیها که طاهره و معصومه است.

نَوَوی علّت نخست را رد می کند و می گوید: قرار گرفتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر فراز منبر و ستایش کردن از داماد دیگر – ابو العاص بن ربیع – و سپس بیان این عبارت که: «مگر اینکه پسر ابو طالب بخواهد دخترم را طلاق بدهد . . .»، با شفقت و دلسوزی آن حضرت، نسبت به علی و فاطمه منافات دارد.

به نظر می رسد آنچه بیان کردیم، همان توجیه اقوال دیگری است که در این زمینه مطرح شده است.

ابن حجر در شرح صحیح بُخاری در توضیح سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که فرمود: «مگر اینکه علی بن ابی طالب بخواهد دخترم را طلاق بدهد» می نویسد:

این سخن محمول بر این است که برخی از دشمنان علی نزد پیامبر سخن چینی کرده باشند، که علی در این کار مصمم است، وگرنه گمان نمی رود که علی پس از اینکه با پیامبر مشورت کرد و حضرتش او را منع کرد، باز هم بر خواستگاری پافشاری کند.

از طرفی، سیاق کلام سوید بن غفله بیانگر این است که گفتگوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و علی علیه السلام پیش از آگاهی فاطمه از آن، واقع شده

بود. گویـا زمـانی که این مطلب به گوش فـاطمه رسـیده و او به پیامبر شـکایت کرده است، پس از آن بوده است که علی علیه السـلام پیـامبر صـلّی اللّـه علیه و آله را آگـاه کرده بـود، و ایشـان علی علیه السـلام را از خواسـتگاری نهی کرده، و او را بر این کارش سرزنش کرده بود.

در روایت زُهْری این عبارت افزوده شده است که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

«من حلالی را حرام و حرامی را حلال نمی کنم؛ ولی - به خـدا سوگنـد! - هیـچ گاه دختر رسول خدا و دختر دشـمن خدا نزد مردی جمع نمی شوند».

در روایت مُسلم آمده است: « هیچ گاه در یک مکان جمع نمی شوند».

در روایت شعیب نیز آمده است: «هرگز نزد یک مرد جمع نمی شوند».

ابن التین در این مورد می گوید:

صحیح ترین چیزی که می توان این داستان را بر آن حمل کرد، این است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ، بر علی حرام کرد که دختر او و دختر ابو جهـل را بـا هم به همسـری بگیرد. زیرا پیامبر دلیل آورد که این کار، او را می آزارد، و آزار پیامبر به اتّفاق مسلمانان حرام است.

ص:۱۱۱

و اینکه حضرتش فرمود: «من حلالی را حرام و حرامی را حلال نمی کنم» به این معنا است که دختر ابو جهل بر تو حلال است، اگر فاطمه در نزد تو نبود؛ ولی جمع کردن میان آن دو که به اذیّت فاطمه بینجامد، مستلزم آزار و اذیّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است، و جایز نیست.

برخی دیگر از علما این گونه پنداشته اند:

سیاق کلام، اشعار دارد که این امر برای علی مباح بوده، ولی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله او را به جهت رعایت خاطر فاطمه منع کرد و او نیز به جهت فرمانبرداری از امر پیامبر، پذیرفت.

ابن حجر پس از نقل سخنان علما می نویسد:

به نظر می رسد که بعید نیست این امر از خصایص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شمرده شود که دامادهای او با وجود دخترانش، نباید ازدواج کنند. و احتمال دارد این حکم اختصاص به فاطمه داشته باشد (۱).

ملاحظه می فرمایید که در این مدارک، اضطراب و آشفتگی سخنان اینان آشکار است و تکلّفی که در هر یک از این وجوه به کار رفته است بر کسی پوشیده نیست. و اگر بخواهیم تناقضات دیگر آن ها را بیان کنیم، این بحث به درازا خواهد انجامید.

۱- ۱) فتح الباری: ۹ / ۴۱۰ و ۴۱۱.

از نکـات نـادر و کم نظیر این است که بُخاری این سـخن پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله را به منزله طلاق خلعی قرار داده است. از این رو، این حدیث را در بخش «الشقاق» کتاب طلاق آورده است(!!) ولی علمای بزرگ دیگر این معنا را نپذیرفته و در توجیه آن، حیران و سرگردان مانده اند.

عینی نظرات مختلف را بررسـی می کند و می گوید که ابن التین در این مورد گفته است: «این حدیث بیانگر عنوانی که به آن داده شده، نیست».

مقصود او این است که میان محتوای حدیث و عنوان آن - یعنی قرار دادن این حدیث در این باب - تطابقی وجود ندارد.

عینی می گوید که از مهلّب نقل شده است: بُخاری این سـخن پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله را که فرمود: «من اجازه نمی دهم» به عنوان خلع در نظر گرفته، و در این نظریه افکار را فریب داده است.

این مطلب کاملاًـ بی پایه است. زیرا در همین روایت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفته است: «مگر اینکه پسـر ابو طالب بخواهد دخترم را طلاق بدهد»؛ این سخن بیانگر طلاق است، و استدلال بُخاری به آن بر اراده خلع ضعیف است.

او ادامه می دهد: از طرفی، در بیان وجه مطابقت حدیث با عنوان،

ص:۱۱۳

گفته شده است:

می تـوان تصوّر کرد که پیـامبر از این گفته اش: «و من اجـازه نمی دهـم» اشـاره به این داشـته باشـد که علی رضـی اللّه عنه این خواستگاری را رها کند. پس اگر جواز اشاره به عدم نکاح جایز باشد، جواز اشاره به قطع نکاح نیز به آن ملحق می شود.

در این زمینه بهترین وجوه را کرمانی گفته است. آنجا که می گوید:

اینکه بُخاری این حـدیث را در باب «الشـقاق» آورده، به جهت آن است که فاطمه رضـی اللّه عنها به این امر راضـی نمی شد و انتظـار می رفت که میـان او و علی جـدایی پدیـد آیـد. از این رو پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله خواست تا از وقوع آن، جلوگیری کند.

در نهـایت می گویـد که برخی گفته انـد: ممکن است وجه مطابقت در ادامه حـدیث باشـد. یعنی در عبارات: «مگر اینکه علی بخواهـد دخترم را طلاق بدهد». بدین ترتیب این حدیث از باب اشاره به طلاق خلعی است . . . البتّه این سـخن جای تأمّل دارد (1).

قسطلانی در این مورد می گوید:

در وجه مطابقت حدیث و عنوان آن، اشکالی پیش آمده است. در

۱- ۱) عمده القاری: ۲۰ / ۲۶۵.

کتاب الکواکب به آن پاسخ خوبی داده شده که فاطمه به این امر راضی نمی شد و انتظار می رفت که میان او و علی دشمنی و کدورتی پدید آید.

از این رو پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خواست تا با ممانعت علی از این کار، به طریق ایما و اشاره، از وقوع این دشمنی جلوگیری کند. البتّه آنچه غیر از این در این مورد گفته شده، تکلّف است و بی دلیل (1).

در عین حال آیا مطالبی که کرمانی در الکواکب گفته و عینی و قسطلانی آن را پذیرفته و تحسین کرده اند، خالی از تکلّف و یاوه گویی است؟!

آن کلام بر دو احتمال استوار است:

نخست آن که فاطمه زهرا سلام اللّه علیها به این امر راضی نمی شد.

دوم آن که این امر منجر به دشمنی و جدایی میان آن ها می شد.

پرسش این است که آیا ممانعت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از خواستگاری، برای جلوگیری از وقوع این دشمنی و جدایی، به طریق ایما و اشاره بود؟ یا اینکه با ایراد خطبه علنی، عیب جویی و تحقیر و تهدید علی علیه السلام همراه بود؟

1- 1) ارشاد الساری: 12 / 46.

۴– نتیجه بررسی ها

نتیجه بررسی هایی را که در مورد متن این روایت انجام شده است، در چند مورد می توان خلاصه کرد:

۱ – گفتار مِسْوَر که: «و من بالغ بودم» موجب شک و تردید در اصل شنیدن این حدیث از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است، و همچنین نبودِ مناسبت معقول بین درخواست او در مورد شمشیر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از امام زین العابدین علیه السلام و حکایت آن داستان، چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «فاطمه پاره تن من است».

۲ – اختلاف متون روایت، و معانی آن ها به گونه ای است که شارحان این روایت نتوانسته اند وجه معقولی برای جمع میان این عبارات بیان کنند. و هنگامی که در یک داستان چنین حالتی وجود داشته باشد، ناگزیر در صحّت اصل حدیث شکّ و تردید پدید می آید.

۳ – مدلول حدیث، متناسب با شأن امیر مؤمنان علی علیه السلام و حضرت زهرا سلام اللّه علیها نیست. فراتر اینکه با شأن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله صاحب شریعت والا نیز، سازگاری ندارد. حتّی اگر امیر مؤمنان علی علیه السلام کاری را که جایز نبود، انجام می داد، چنین رفتاری با شؤون پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله تناسب نداشت، چرا که در سیره و روش آن حضرت آمده است:

- وقتی سخنی از کسی به حضرتش می رسید، نمی فرمود: فلانی را چه شده که چنین می گوید؟ بلکه می فرمود: این مردم را چه شده است که چنین و چنان می گویند.

- پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به ندرت با کسی به شیوه ای رفتار می کرد که آزرده شود.

- آن حضرت در سخنی فرمود:

«من رأی عوره فسترها کان کمن أحیا مؤوده» (۱)

«هر کس عیب و بدی از دیگری ببیند و آن را بپوشاند، بسان کسی است که دختر زنده به گور شده ای را از مرگ نجات داده است».

البتّه ابن حجر متوجّه این نکته شده است، آنجا که می گوید:

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به ندرت با کسی رو به رو می شد و به گونه ای عمل می کرد که موجب هتک حرمت او شود.

آن گاه برای توجیه آنچه به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نسبت داده شده است می گوید: شاید پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عتاب با علی را به خاطر

۱- ۱) این احادیث مورد اتّفاق همه هستند و همه نویسندگان صحاح ششگانه، این روایات را در بخش «الادب» و بخش های دیگر نقل کرده اند. به عنوان نمونه نگاه کنید به سنن ابی داوود: ۳ / ۲۷۸ شماره های ۴۸۹۱ و ۴۸۹۲.

رضایت بیشتر فاطمه، به صورت علنی و آشکار مطرح کرد (۱).

ولی همان گونه که ملاحظه می شود این توجیه و عذرخواهی به دلایلی چند مورد پذیرش نیست:

الف - علی علیه السلام کار ناشایستی انجام نداده بود.

ب - آنچه که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله صادر شد، بالاتر از عتاب و سرزنش بود.

ج - تلاش برای رضایت فاطمه سلام اللّه علیها هنگامی پسندیده است که مستلزم هتک حرمت مؤمنی نشود، تا چه رسد به هتک حرمت امیر مؤمنان علی علیه السلام ؛ اگر علی علیه السلام در نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عزیزتر از فاطمه زهرا سلام اللّه علیها نبود، منزلتش از وی کمتر هم نبود.

۴ - همان گونه که احکام شریعت اسلامی، سنّت نبوی و آداب محمّدی صلّی اللّه علیه و آله این روایت را تکذیب می کنند، همان طور اخبار صحیح دیگری که وارد شده نیز آن را تکذیب می کنند، آنجا که آمده است:

خداوند، خود امیر مؤمنان علی علیه السلام را برای ازدواج با فاطمه سلام اللّه علیها برگزید؛ و اینکه پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بزرگان

۱- ۱) فتح الباری: ۷ / ۱۰۸.

اصحاب را - که به خواستگاری زهرا سلام اللّه علیها آمده بودند - رد کرد (۱).

پرواضح است که خداوند برای همسری زهرای مرضیّه سلام اللّه علیها کسی را انتخاب می کند که وی را به کوچک ترین چیزی نیازارد.

۵ - همچنین سیره و روش امیر مؤمنان علی علیه السلام و حالات او با برادرش محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله از دوران کودکی تا واپسین لحظات زندگی گرامی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله این روایت را تکذیب می کند. چرا که در تمام این دوران، عملی از وی دیده نشد که مخالف با خواست پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله باشد، یا رفتاری از او سر زند که پیامبر آن را دوست نداشته باشد.

۵- دو نکته قابل توجّه

در این بخش از پژوهش، توجّه به دو نکته لازم و ضروری است:

نکته یکم

به راستی فاطمه زهرا سلام اللّه علیها پاره تن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله همواره می فرمود:

---

۱ - ۱) ر.ک: مجمع الزواید: ۹ / ۳۲۹ و ۳۳۰ شماره های ۱۵۲۰۷ و ۱۵۲۰۸، و کنز العمال: ۱۳ / ۲۹۴ و ۲۹۵ شماره های ۳۷۷۵۲ - ۳۷۷۵۴، و ذخایر العقبی: ۶۹ - ۷۲، و الریاض النضره: ۳ / ۱۴۲ - ۱۴۶، و الصواعق: ۱۴۱ و ۱۴۲.

«فاطمه بضعه منّی . . .»

«فاطمه پاره تن من است».

حضرتش این سخن را بارها تکرار کرده بود و این تکرار فقط به جهت تأکید بر این بود که: آزار و اذیّت فاطمه سلام اللّه علیها حرام است.

پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله این حدیث را با عبارت های گوناگون و معانی نزدیک به هم بیان فرموده است:

خشم و غضب فاطمه سلام اللّه علیها خشم و غضب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است و خشم و غضب او، خشم و غضب خداست.

البتّه این حدیث را چند تن از اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده اند. یکی از آن ها، شخص امیر مؤمنان علی علیه السلام است؛ ابن حجر می گوید:

علی بن الحسین از پدرش از علی روایت می کند که می گوید:

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به فاطمه فرمود:

«إنّ اللّه تعالی یرضی لرضاک و یغضب لغضبک» (۱)

«به راستی خدای تعالی به رضایت تو، راضی می شود و به خشم تو خشم می گیرد».

۱- ۱) تهذیب التهذیب: ۱۲ / ۳۹۲، الإصابه: ۸ / ۲۶۵.

ابن حجر در ادامه می گوید: ابن ابی صارم از عبد اللَّه بن عمرو بن سالم مفلوج با سندی از طریق اهل بیت، از علی نقل می کند و می گوید که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به فاطمه فرمود:

«إنّ اللّه يغضب لغضبك و يرضى لرضاك» (۱)

«خداوند به خشم تو خشمگین می شود و به رضایت تو راضی می گردد».

بدیهی است که ما در اینجا در صدد بیان تفصیلی راویان این حدیث و سندهای آن از طریق اصحاب، و بیان این گفتار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مناسبت های مختلف و متعدّد نمی باشیم، چرا که این امری آشکار است و نیازی به شرح و بسط کلام ندارد.

از طرفی، صحّت و کثرت این روایت به گونه ای است که مسلمانان از زمان صحابه، برخی احکام فقهی را بر مبنای این روایات مترتّب می کردند و حتّی احکامی را که مخصوص پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بود، برای فاطمه زهرا سلام اللّه علیها نیز در نظر می گرفتند، و این امر آشکار و معلوم است.

از این رو، حافظ سهیلی این گونه حکم کرده است:

هر کس به فاطمه سلام اللّه علیها ناسزا بگوید کافر است. هر کس بر او

۱- ۱) الإصابه: ۸ / ۲۶۶.

درود فرستد، در واقع بر پدرش، پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله درود فرستاده است.

حافظ بیهقی نیز چنین حکمی داده است، و شارحان صحیح بُخاری و مُسلم نیز به دلالت این حدیث، بر حرمت آزار و اذیّت زهرای مرضیّه علیها السلام قائل شده اند (۱).

زرقانی مالکی در این زمینه می گوید:

فاطمه بر کسی که به وی ناسزا بگوید خشم می کند، و خشم او با خشم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برابر است. و هر کس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را خشمگین کند، کفر ورزیده است (۲).

مَناوی نیز در این رابطه می گوید:

سهیلی به این حدیث استدلال کرده است که هر کس به فاطمه ناسزا گوید، کافر شده است؛ زیرا که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را به خشم آورده است. از طرفی، فاطمه از شیخین برتر است.

شریف سمهودی می گوید: روشن است که فرزندان فاطمه پاره

۱- ۱) رجوع شود به فتح الباری: ۷ / ۱۳۲ و ۹ / ۴۱۱، ارشاد الساری: ۸ / ۲۴۵ و ۱۱ / ۵۱۷، عمده القاری: ۱۶ / ۲۴۹ و ۲۰ / ۲۱۲، المنهاج: ۱۶ / ۳ و منابع دیگر . . .

۲- ۲) شرح المواهب اللدنیه: ۳ / ۲۰۵.

تن او هستند و به واسطه او، پاره تن پیامبر می شوند (۱).

البتّه پیش از این ها ابو لبابه انصاری به امر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فاطمه را در جایگاه و منزلت آن حضرت قرار داد.

حافظ سهیلی می گوید: ابو لبابه، رفاعه بن منذر برای پذیرش توبه اش، خود را [به ستونی] بسته بود. هنگامی که توبه او پذیرفته شد و در این مورد آیه ای نازل شد، فاطمه خواست تا او را آزاد کند.

ابو لبابه گفت: من سوگند یاد کرده ام که فقط رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مرا [از ستون] باز کند.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

«إنّ فاطمه بضعه منّی»

«به راستی فاطمه پاره تن من است».

درود خدا بر او و بر فاطمه باد. از این رو، این حدیث بیانگر این است که هر کس به او دشنام دهد، در واقع کافر است و هر کس بر او درود بفرستد، در واقع بر پدرش درود فرستاده است.

البتّه هدف ما در اینجا بیان این حدیث و دلالت آن نیست، بلکه منظور ما بیان این نکته است که این حدیث، در بخش فضایل فاطمه سلام اللّه علیها در

۱- ۱) فیض القدیر: ۴ / ۵۵۴.

صحیح بُخاری و مُسلم و منابع روایی دیگر از طریق مِسْوَر بن مخرمه - بی آنکه سخنی از داستان خواستگاری علی علیه السلام از دختر ابو جهل باشد - نقل شده است.

ابن حجر می گوید: در صحیح بُخاری و مُسلم از مِسْوَر بن مخرمه نقل شده که می گوید: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که بر فراز منبر می فرمود:

«فاطمه بضعه منّی، یؤذینی ما آذاها، و یریبنی ما رابها» (۱)

«فاطمه پاره تن من است، آنچه او را بیازارد، مرا آزرده است و هر چه او را پریشان کند، مرا پریشان کرده است».

بُخاری و مُسلم این روایت را از سُفیان بن عُیَیْنَه از عمرو بن دینار از ابن ابی مُلَیکه از مِسْوَر بن مخرمه روایت کرده اند.

فراتر اینکه بیهقی و خطیب تبریزی این روایت را فقط به همین شکل روایت کرده اند (۲). در الجامع الصغیر نیز همین گونه آمده است که نه در متن و نه در شرح آن، به داستان خواستگاری اشاره ای

۱- ۱) الإصابه: ۸ / ۲۶۵.

۲- ۲) السنن الکبری: ۱۰۲۷ شماره ۱۳۳۹۵ و ۱۰ / ۳۴۰ شماره ۲۰۸۶۲، مشکاه المصابیح:۳ / ۳۶۹.

نشده است (۱).

قابل ملاحظه اینکه در این سلسله سند، این حدیث، نه یک راوی از خاندان زبیر و نه زُهْری، شَعْبی، لیث و مانند این ها وجود ندارد(!!).

ما اگر چه مِسْوَر و ابن ابی مُلَیکه را مورد طعن و قدح قرار دادیم، ولی به این حدیث - مانند احادیث دیگر - احتجاج و استدلال می کنیم، چرا که:

«الفضل ما شهدت به الأعداء»

«فضل و برتری همان است که دشمنان به آن گواهی دهند».

ولی ظنّ قوی، این است که آن ها داستان خواستگاری را به جهت غرض ورزی و بیماری که در دلشان بوده است جعل کرده اند و آن را به مِسْوَر و روایات او ملحق کرده اند. به طوری که ابن تیمیه، مجدِّد آثار خوارج و احیاگر اباطیل و موضوعات آنان، می گوید:

این حدیث با این متن، روایت نشده است بلکه با متن دیگری روایت شده است، همان طور که در حدیث خواستگاری علی از دختر ابو جهل بیان شده، که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برخاست و خطبه ای خواند و گفت: خانواده هُشام بن مغیره . . ..

این حدیث را بُخاری و مُسلم در صحیحین به روایت علی بن

۱- ۱) فیض القدیر: ۴ / ۵۵۴.

الحسین و مِسْوَر بن مخرمه روایت کرده اند. پس علّت ایراد این حدیث، خواستگاری علی از دختر ابو جهل است (۱).

ولی حقیقت بر اهل آن پوشیده نمی ماند، و توفیق از خدای سبحان است.

نکته دوم

همان گونه که در مقدّمه بحث اشاره کردیم که تنها بودن حدیث - هر حدیثی که باشد - در کتاب بُخاری و مُسلم و کتاب های دیگری که به صحیح معروف هستند، ما را ملزَم به پذیرش صحّت آن ها نمی کند و از بررسی سند آن ها، ما را بی نیاز نمی سازد.

بنا بر این، صرفِ نقل احادیث در کتاب های آنان، نباید انسان پژوهشگر را فریب دهد. از طرفی، حکم به بطلان حدیثی که در این کتاب ها آمده، نباید او را بیمناک سازد . . ..

این موضوعی است که محقّقان اهل سنّت به آن آگاهی داده اند و عدّه ای از علمای حدیث و نویسندگان معاصر در مورد آن بحث کرده اند . . . ما نیز در این موضوع، بحث های مفصّل و قانع کننده ای داریم که - به حمد اللّه - چاپ و منتشر شده است (۲).

۱- ۱) منهاج السنه: ۴ / ۲۵۰ و ۲۵۱.

۲- ۲) نگاه کنید به: کتاب های استخراج المرام، جلد دوم، نفحات الازهار، جلد ششم و التحقیق فی نفی التحریف عن القرآن الشریف.

بخش پایانی

جعل حدیثی دیگر

آری، آنان حدیث خواستگاری از دختر ابو جهل را جعل کردند ولی گویا این امر آنان را ارضا نکرده است، از این رو حدیث دیگری نیز جعل کردند که در آن آمده است:

امیر مؤمنان علی علیه السلام از اسماء بنت عمیس خواستگاری کرد! . . .

ولی ضعف و بی ارزشی این حدیث ساختگی به طور کامل روشن است تا آنجا که نویسندگان صحاح . . . آن را روایت نکرده اند، بلکه محقّقان آن ها بر ابطال و سقوط آن تصریح کرده اند.

ابن حجر می گوید که اسماء بنت عمیس گفته است: علی بن ابی طالب از من خواستگاری کرد. این مطلب به گوش فاطمه رسید، او به نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رفت و گفت: علی، اسماء را به ازدواج خود

درآورده است(!!).

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به او گفت: «اسماء، حق ندارد که خدا و پیامبرش را بیازارد» (۱).

هیثمی در این مورد می گوید: این روایت را طبرانی در معجم کبیر و معجم اوسط نقل کرده و در سند آن ها کسی هست که من نمی شناسم (۲).

بدیهی است که ما درباره این حدیث بحث نمی کنیم، بلکه فقط اشاره می نماییم به اینکه جعل کننده حدیث گفته است:

«فاطمه نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رفت و گفت: علی، اسماء را به ازدواج خود درآورده است» و نگفته است: «فاطمه گفت: این علی با دختر ابو جهل ازدواج کرده است».

همچنین از قول پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده است که به فاطمه فرمود: «اسماء، حق ندارد که خدا و رسولش را بیازارد» و نقل نکرده است که پیامبر بر فراز منبر رفت و خطبه خواند و گفت: «علی، حق ندارد . . .».

۱- ۱) المطالب العالیه: ۴ / ۶۷ شماره ۳۹۷۹.

۲- ۲) مجمع الزواید: ۹ / ۳۲۸ شماره ۱۵۲۰۲.

سخن پایانی

به یاری خدای تعالی تمام طرق نقل این حدیث را ارائه کردیم.

راوی ها، سندها، متن ها و مدلول آن ها را به دقّت و ژرف نگری مورد بررسی قرار دادیم، و در نتیجه، آن را حدیثی ساختگی از جانب خاندان زبیر یافتیم، چرا که راویان آن عبارتند از:

- عبد اللّه بن زبیر.

- عُرْوَه بن زبیر.

- مِسْوَر بن مخرمه، که از یاران و یاوران عبد اللّه و همراهان او بود که در کعبه کشته شد. او از خوارج بود و . . ..

- عبد اللّه بن ابی مُلَیکه، که قاضی ابن زبیر و اذان گوی ویژه او بود.

- زُهْری، که در کنار عُرْوَه بن زبیر می نشست و از امیر مؤمنان علی علیه السلام بدگویی می کردند و دشنام می دادند! . . ..

- شعیب بن راشد، که راوی حدیث زُهْری بود.

- ابو یمان، که راوی شعیب بود.

اینان، سران جعل کنندگان این روایت دروغین هستند . . . البتّه آن ها را جداگانه شناختیم و دیدیم که همگی بر شیوه پیشوایشان

ص:۱۳۱

عبد اللَّه بن زبیر هستند؛ همان فردی که به دشمنی با اهل بیت علیهم السلام مشهور است.

به قضایای او در جنگ جمل و موارد دیگر بنگرید. او بنی هاشم را در مکّه در شعب ابو طالب محاصره کرد که یا با او بیعت کنند، یا آماده مرگ شوند.

از کارهای دیگر او تبعید محمّد بن حنفیه از مکّه و مدینه، و تبعید ابن عبّاس به طائف است و . . . ، و دشمنی او با شخص پیامبر گرامی صلّی اللّه علیه و آله بود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخن کوتاه و معروف خود فرمود:

«ما زال الزبیر رجلاً منّا أهل البیت، حتّی نشأ ابنه المشؤوم عبد اللَّه» (۱)

«زبیر همواره از ما اهل بیت بود، تا اینکه پسر ناخجسته او عبد اللَّه، بزرگ و جوان شد».

سخن آخر اینکه: اگر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در موضوعی خطبه ای عمومی ایراد کرده است تا حکم جدیدی را به یارانش برساند،

۱- ۱) نهج البلاغه (صبحی صالح): ۵۵۵، الإستیعاب: ۳ / ۴۰ با اندکی تفاوت.

پس چرا این خطبه را جز دو کودک که هنوز به سن بلوغ نرسیده اند، فرد دیگری از حضرتش روایت نکرده است؟

کودکی به نام مسوَر که هنوز هفت سالش را تمام نکرده بود و ابن زبیر که هنوز سنّش از ده سالگی نگذشته بود.

از این رو، بر حامیان غیور قرآن و سنّت است که سنّت شریف نبوی را از این افتراها و دروغ های زشت پاک نمایند. از خداوند سبحان خواستاریم که مخلصان را برای علم و عمل توفیق دهد و کردار ما را خالص برای وجه کریم خود قرار دهد که او نیکوکار و مهربان است.

ص:۱۳۳

کتاب نامه

حرف «الف»

۱. إحياء علوم الدين: ابو حامد غزالی، دار المعرفه، بیروت، لبنان.

۲. الإستيعاب: ابن عبد البر، دار الكتب العلميّه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.

۳. أُسد الغابه: ابن الاثير، دار الكتب العلميّه، بيروت، لبنان.

۴. الإصابه: ابن حجر عسقلانی، دار الكتب العلميّه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.

۵. إرشاد الساری: احمد بن محمّد بن ابو بكر قسطلانی، دار احياء التراث العربی، بيروت.

حرف «ب»

۶. البدايه و النهايه: ابن كثير، دار احياء، بيروت، چاپ اول، سال ۱۴۰۸.

حرف «ت»

۷. تاريخ الاسلام: ذهبی، دار الكتاب العربی، بيروت، سال ۱۴۰۸.

۸. تاريخ بغداد: خطيب بغدادی، دار الكتب العلميّه، بيروت، چاپ اول، سال ۱۴۰۱.

۹. تحف العقول: ابن شعبه الحرانی، مؤسسه نشر الاسلامی، قم، ایران، چاپ چهارم، سال ۱۴۱۶.

۱۰. تهذیب التهذیب: ابن حجر عسقلانی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.

حرف «ح»

۱۱. حلیه الأولیاء: ابو نعیم اصفهانی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۸.

حرف «خ»

۱۲. خصائص أمیر المؤمنین علی علیه السلام: عبد الرحمن احمد بن شعیب نَسایی، دار الثقلین، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۹.

حرف «ذ»

۱۳. ذخائر العقبی: محب الدین طبری، مکتبه الصحابه، جدّه، الشرقیّه، مکتبه التابعین، قاهره، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.

حرف «ر»

۱۴. ریاض النضره: محب الدین الطبری، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان.

ص:۱۳۶

حرف «س»

۱۵. سنن ابن ماجه: ابن ماجه القزوینی و بهامشه مصباح الزجاجه للبوصیری، دار الجیل، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۸.

۱۶. سنن ابی داود: ابی داود، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶.

۱۷. سنن تِرمذی: محمّد بن عیسی تِرمذی، دار الفکر، بیروت.

۱۸. السنن الکبری: بیهقی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴.

۱۹. سنن النسایی: نَسایی، با شرح سیوطی و حاشیه سندی، دار المعرفه، بیروت، لبنان، چاپ سوم، سال ۱۴۱۴.

۲۰. سیر اعلام النبلاء: الذهبی، مؤسسه الرساله، بیروت، لبنان، چاپ نهم، سال ۱۴۱۳.

حرف «ش»

۲۱. شرح المواهب اللدنیّه: قسطلانی، دار المعرفه، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۴.

۲۲. شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۳۸۷.

ص:۱۳۷

حرف «ص»

۲۳. صحیح مُسلم: مُسلم النیشابوری، مؤسسه عز الدین، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۰۷.

۲۴. الصحیح من السنن المصطفی: ابی داوود سجستانی، دار الکتب العربی، بیروت.

۲۵. الصواعق المحرقه: ابن حجر هیتمی مکّی، مکتبه القاهره، قاهره، مصر.

حرف «ط»

۲۶. الطبقات الکبری: ابن سعد، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۸.

حرف «ع»

۲۷. عمده القاری: بدر الدین العینی، دار الفکر، بیروت، لبنان.

حرف «ف»

۲۸. فتح الباری فی شرح البخاری: ابن حجر، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۰.

۲۹. فضائل الصحابه: احمد بن حنبل، جامعه ام القری، مرکز البحث

العلم و احیاء التراث الاسلامی، مکه السعودیّه، چاپ اول، سال ۱۴۰۳.

۳۰. فیض القدیر: مَناوی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.

حرف «ک»

۳۱. الکامل: عبد اللّٰه بن عدی، دار الفکر، بیروت، چاپ سوم، سال ۱۴۰۹.

۳۲. الکاشف: ذهبی، دار الفکر، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۸.

۳۳. کنز العمّال: متقی هندی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۹.

۳۴. الکواکب الدراری: الکرمانی، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۰۱.

حرف «ل»

۳۵. لسان المیزان: ابن حجر، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶.

حرف «م»

۳۶. مجمع الزوائد و منبع الفوائد: هیثمی، دار الفکر، بیروت، لبنان،سال ۱۴۱۲.

ص:۱۳۹

۳۷. المستدرک علی الصحیحین: حاکم نیشابوری، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۱.

۳۸. مسند احمد بن حنبل: احمد بن حنبل، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ سوم، سال ۱۴۱۵.

۳۹. مشکاه المصابیح: خطیب تبریزی، دار الفکر، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۱.

۴۰. المصنّف: ابن ابی شیبه، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۴.

۴۱. المطالب العالیه: ابن حجر عسقلانی، دار المعرفه، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۴.

۴۲. المعجم الأوسط: طبرانی، دار الحرمین، سال ۱۴۱۵.

۴۳. المنهاج فی شرح صحیح مُسلم بن حَجّاج: یوسف بن عبد الرحمن مزی.

۴۴. میزان الاعتدال: ذهبی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶.

حرف «و»

۴۵. الوافی بالوفیات: صفدی، دار احیاء، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۲۰.

۴۶. وفیات الاعیان: ابن خَلّکان، دار صادر، بیروت، لبنان.

ص:۱۴۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹